

## شادباش نویسندگان و هنرمندان ایران به امام خمینی

بمناسبت نخستین سالگرد انقلاب اسلامی ایران

یکسال از پیروزی قیام بهمن ۱۳۵۷ گذشته است. در این مدت انقلاب مردمی، ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ایران، زیر پرچم اسلام جوان گشته است که در وجود پیربرکت آن حضرت به حیات آرمای نهایی درخشان آزادی و عدل و برابری برخاسته و پیوسته است. به منزلت والای انسانی را به توده های محروم مستضعف میدهد، مراحل دشواری را پیروز میسازد. نه پشت سر گذاشته است انقلاب میرونده که در نهاد های منتخب توده ها استقرار پیدا کرده است که به همت و اراده آگاه و مشارکت مردم، که خود در وحدت خواست و عمل فاعل بقای دستاوردهای انقلابند، به تعادل پایدار در جامعه ای خوشبخت و آزاد و شکوفان بینجامد. گذار از عقبه های خطرناک این یک ساله بیش از همه، مرهون بینش درست، استقامت رای و سازش ناپذیری آن حضرت در موضع استقلال کشور و در رویارویی با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و تجاوزکار غارت پیشه، مداخله گرو عوامل نهفته یا آشکار داخلی آن بوده است.

ما امضاءکنندگان زیر، گروه نویسندگان مستعفی از "گامون نویسندگان ایران"، ضمن عرض گرم ترین درود و شادباش به مناسبت نخستین سالگرد پیروزی انقلاب و اظهار تمیمنانه ترین آرزوها جهت با زیافت تندرستی وجود

مبارک، امیدواریم که ملت ایران، بویژه توده های مستضعف در سایه آزاده آن حضرت موفق گردند انقلاب شکوهمند ایران را تداوم و قوام و استحکام بخشند.

دکتر میرحسین آریا نیور - محمد آقا زاده - امیر هوشنگ ابتهاج (سا به) - محمود احیائی - مهدی خاوان ثالث - محمود اعماد زاده (به آذین) - هوشنگ اسدی - مهدی اسفندیار فرد - حسن اصغری - هانیبال الخاصی - اصغر الهی - غلامرضا امامی - علی امینی نجفی - ناصر ایرانی - محمود برآبادی - محمد تقی برومند - فریدون تنکا بنی - محمد پور هرمان - علیرضا جباری - جاهد جها نشاهی - بهرام حبیبی - بهاء الدین خرمشاهی - رکن الدین خسروی - محمد خلیلی - بهرام مادی - مرتضی راوندی - محمد حسین روحانی - محمد زهری - جلال سرفراز - کامبیز صدیقی - آسان طبری - نازی عظیمی - جلال علوی نیسا - اسداله عمادی - کامران فانی - بهزاد فراهانی - دکتر نورالدین فرهیخته - محمد رضا فشا هی - حسن قائم پناه - محمد قاضی - مهدی قریب سیاهوش کسرائی - جعفر کوش آبادی - کامبیز گویا - غلامحسین متین - پرویز مسجدی - ناصر مؤذن - محمد علی مهمید - رحیم ناسور - نمرت اله نوحیان - امیر نیک آشین - نیا زیعقوبشاهی

## پیام به مردم رشت

همشهریان آزاده، گیلانیان عزیز!

مبارزه برای تعیین نمایندگان نخستین مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی ایران فرصتی است تا با انتخاباتی سنجیده و مطمئن در تحکیم و تداوم انقلاب مردمی، ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ایران بکوشیم و موجبات استقرار آزادی و عدل و برابری را در رفاه و پیشرفت عمومی جامعه فراهم آریم.

مجلس آینده در زندگی اجتماعی و سیاسی ایران از اهمیت استثنائی برخوردار خواهد بود. در این مجلس پس از هزاران سال خودکامگی شاهان و ستم خداندان زرو زور، امکان آن خواهد بود که راه ورسم زندگی آزاد و شرکت آگاهانه و فعال توده ها در تعیین سرنوشت کشور در تصمیمات و مصوبات نمایندگان متبلور گردد و سنت های یکدمکراسی عام و اصل در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پایه گذاری شود. بعبارت دیگر، ایران فردا از بسیاری جهات بر همان شکل و شمایل خواهد بود که این مجلس تصویرش خواهد کرد. بر همین قیاس شخصیت فردی و اجتماعی، و همچنین اندیشه و رفتار و کردار نمایندگان این مجلس میتواند تاثیر بزرگی بر چگونگی حال و آینده ملت ما داشته باشد.

برای نماینده نخستین مجلس دوران انقلاب، گذشته از شایستگی فردی، تجربه سیاسی، صداقت مبارزاتی و ایمان انقلابی به اصول آزادی و استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور و همچنین کوشش بیکر در راه احقاق حقوق توده های محروم و مستضعف ضرورت اساسی دارد.

اینک فرزندی از فرزندان راستین گیلان و ایران محمود اعماد زاده "به آذین"، با سو پنج سال سابقه مبارزه سیاسی و پایداری در سنگر آزادی و استقلال ایران، به رغم محرومیت ها و زندانها، و همچنین سو پنج سال فعالیت فرهنگی و روشنگری اذهان از راه قلم، اجازه میخواهد که خود را به یاد همشهریان هشیار و نکته سنج بیاورد و نایب خود را برای نمایندگی شهر رشت از جانب "اتحاد دموکراتیک مردم ایران" اعلام کند.

محمود اعماد زاده "به آذین" در مجلس شورای ملی بر همان خط مبارزه ترقیخواهانانه مردمی و ضد امپریالیستی گام خواهد برداشت که همواره در زندگی بدان وفادار بوده است، و امروزه این خط در رهبری استوار و سازش ناپذیر امام خمینی تجلی یافته است. همشهریان عزیز، زحمتکشان شهر و روستای رشت! به محمود اعماد زاده "به آذین" رای دهید. او از شما و خدمتگزار شماست.

## نقش بخش دولتی در کشورهای که سمت گیری سوسیالیستی دارند

از: گل اسمیرنوف

ترجمه: ب. توانا

در حال حاضر قریب بیست کشور مستقل آفریقا و آسیا در راه سمت گیری سوسیالیستی پیش میروند. الجزایر، کینه و تانزانیا در این راه تجربه طولانی دارند. چندین کشور دیگر آفریقا - آنگولا و موزامبیک در جنوب قاره، اتیوپی در مشرق، کینه، بوسنی و جمهوری جزایر ماداگاسکار - سبز در مغرب در راه دگرگونی های غیر سرمایه داری که به بخش دولتی در اقتصادشان تکیه دارند، مانند کشورهای گروه نخست عمل می کنند.

بنابراین، بخش دولتی در کشورهای جوان که سمت گیری سوسیالیستی دارند، پدیده ای استثنائی نیست بلکه پدیده اجتماعی بالنسبه متداولی است که مستلزم تفسیر تئوریک، مخصوصاً "در زمینه" تاثیر آن در رشد اجتماعی - اقتصادی و ثبات سیاسی است.

به عقیده ما بجا است که در این رابطه مسائل زیر بررسی شود:

۱- محتوی مفهوم بخش دولتی

۲- خلعت اجتماعی - اقتصادی بخش دولتی (به عنوان ساختار اقتصادی).

۳- راههای احتمالی گسترش بخش دولتی و کیفیت تاثیر آن در رونمای سیاسی.

مسأله مربوط به محتوی مفهوم بخش دولتی دو جنبه دارد: جنبه نخست مربوط است به روابط پایه و روبنا در کشورهای که راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب می کنند و جنبه دوم به تعریف نقش بخش دولتی در اقتصاد ملی این کشورها مربوط می شود.

حاکمیت دموکراتیک انقلابی که بخشی از رونمای سیاسی به شمار می رود بر پایه تعدد ساختارها بوجود می آید و شکل می گیرد. این تعدد ساختارها برای کشورهای آسیا و آفریقا نمونه و آراست. چنین پایه ای طیف وسیعی از نمونه های متنوع روبنا های سیاسی را در کشورهای در راه رشد بوجود می آورد که حتی ممکن است شامل رژیم های هوادار امپریالیسم باشد. در همه این رژیمها، موسسه دولتی در این یا آن مقیاس گسترش می یابد. اما تنها در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی است که گسترش بخش دولتی نما یشرکت روند شکل بندی عناصر پایه اقتصادی در مطابقت بقیه در صفحه ۳

اقتصادیشان موفق بودند. اما اکنون یک دوران بحران اقتصادی آغاز گشته، و این بحرانهای اقتصادی بازتابی سیاسی دارند.

ایالات متحده آمریکا نیز مصون نیست. مورد شیلی نمایی از فاشیزم نهان در حکومت آمریکا را که تحت تسلط انحصارات است در برابر ما می گذارد. بالاترین مقامات این کشور - رئیس جمهور، وزیر امور خارجه، اعضای شورای امنیت ملی - اعمالی را که به معنای جایگزین ساختن دموکراسی با فاشیزم در یک کشور خارجی بود، تصویب و در آن شرکت کردند. تعدادی از اعضای کنگره می دانستند که چه می گذرد؛ با اگر نمی دانستند بدین دلیل بود که نمی خواستند بدانند زیرا این دانستن می توانست موجب تشویش خاطر شود. این مقامات که در جایی که منافع خارجی در تهدید قرار گرفت چنین واکنشی داشتند، اگر تهدید به حوزه های حیاتی نزدیکتر گردد چه خواهند کرد؟

اینکه امپریالیسم ناگزیر به توسل بیشتر و بیشتر به فاشیزم می باشد نشانه ای است از زوال آن و این بقیه در صفحه ۴

## شیلی آندة: بخش پنجم

از: ادوارد بورستین

ترجمه: م. فاضلی

چند نتیجه گیری

در واقع، مساله فراتر از شیلی می رود. حاکمیت امپریالیسم در سراسر جهان سوم به مخاطره افتاده است و امپریالیسم ناچار بوده است به استقرار حکومت های فاشیستی در بسیاری از کشورها متوسل شود. چند صد ملیون انسان - در اندونزی، برزیل، کره جنوبی و دیگر جاها - تحت رژیم های فاشیستی دست نشانده امپریالیسم زندگی می کنند. سیاه نیاز به فاشیزم - به سرکوب، شکنجه و قتل - را در همه جا مورد توجه قرار می دهد، همانگونه که در شیلی چنین کرد.

کشورهای پیشرفته سرمایه داری، از جمله آنهاکه طولانی ترین سنت دموکراتیک را دارند، از آفت فاشیزم مصون نیستند. در دوران سی ساله پس از جنگ دوم جهانی این کشورها در رویارویی با مشکلات

نقدی بر

(لحظه های انقلاب - محمود اعماد زاده ای)

صفحه ۸

۱۰۴ به آذین

## طبیعت اجتماعی فکر

صفحه ۲

از: ب. کوپین

## چه افتاده است، حرفت چیست؟

صفحه ۴

جعفر کوش آبادی



# طبیعت اجتماعی فکر

از: پ. کوپن

فعالیت انسان در پهنه زندگی اجتماعی به فعل - عملی (پراتیک) و فعالیت ذهنی و تفویک تقسیم بود .

از این رو، در تعریف فکری می توان گفت که فکر شکل زوای از فعالیت انسان، فعالیت ذهنی و تفویک وی است . مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی از تولید مادی تولید ذهنی صحبت می دارند و آنها را از یکدیگر متمایز می سازند . تولید ذهنی به فکر انسان تولید ایده ها گفته میشود : " در آغاز تولید ایده ها ، تصورات و شعور بر طبق - ستقیم و عمیقاً " با فعالیت مادی و دوست مادی انسان آ میخسته بود ، یعنی زیبا زندگی واقعی بود ، تصورات ، کرد و دوستد ذهنی انسانها هنوز اینجا بصورت - بروز ستقیم رفتار مادی شان است " (۱)

سیس جدایی بین تولید ذهنی و تولید مادی پیش می آید و تولید ایده ها با لنسبه مستقل می شود . " از این لحظه ، شعور به درستی می تواند چیزی غیر از شعور پراتیک موجود باشد ، واقعاً چیزی را بدون نشان دادن یک چیز واقعی محسوس سازد . از این لحظه ، شعور در حالت رهایی خود از جهان و گذار به شکل بندی شعوری " ناب ، دین شناسی ، فلسفه اخلاق و غیره است . " (۲)

البته ، استقلال فکر و فعالیت ذهنی در برابر هر آن چه که انسان را به جهان یعنی پیوند می دهد ، جنبه نسبی دارد . در همه موارد ، فکر چیزی جز بدست آوردن آگاهی از وجود نیست . بهر شکل جهان عینی مضمون فکر را تشکیل می دهد .

استقلال نسبی فکری می تواند از یک سو آن را در پیخیزی از نیازهای پراتیک (عمل) اجتماعی نگاه دارد و منبع خیالات موهوم و پیاوه های فکری بسیار دور از واقعیت باشد و از سوی دیگر با خصلت فعال و آفریننده فکری پیوند یابد و آن را مشروط سازد . گنوزولوژی (شناخت شناسی) که به کسب نتایج تازه گرایش دارد ، فکر را به عنوان روندها - لیت ذهنی انسان بررسی می کند . حرکت فکر تحول در - تصویر شناختی و گذار از شناخت به شناخت است .

در آخرین تحلیل تنها عمل یگانه نیروی اصلی - در هدایت جریان فکرات ، فکرضمن این که بطور نسبی مستقل است ، بنا بر منطق خاص درونی خود که با عمل پیوند ندارد ، گسترش می یابد . علاوه بر این ، حرکت فکر می - تواند در طبق منطق درونی آن هم در حدود مفاهیم و تفویک های که قبلاً تدوین یافته اند ، پیشرفت کند ، بی آنکه به کسب نتایج واقعاً تازه برسد و هم این حدود را پشت سر نهد و مفاهیم و تفویک های تازه بیافریند . فکر واقعاً تنها در حالت دوم تحول میابد و به نتایج تازه می رسد ، در این جا است که ماهیت شناختی فکر شکل می گیرد .

منطق صوری در پرتو کشف قوانین و شکل های بهم - پیوسته دآوری ها که بر شناخت های بدست آمده پیشین مبتنی است ، حرکت فکر را در حدود شناخت علمی مورد بررسی قرار می دهد . قانونین آن امکان می دهند که از مضمون تفویکها و مفاهیم تدوین یافته پیشین نتایج لازم به دست آید ، بشرطی که صحت این نتایج مورد تأیید قرار گیرد .

با وجود این ، گسترش فکر به شکل بندی تفویکها و مفاهیم تازه به پراتیک تر نهادن از ایده های تفویک عام شناخته شده ، قبلی یعنی به شکل بندی کیفیت جدید مربوط می شود .

بدیهی است که برای کسب نتایج لازم از شناخت های بدست آمده شکل های دقیقاً معینی وجود دارد ، اما تا زمانی که تفویک تغییر نیافته ، ما نمیتوانیم بدلائل صرفاً صوری یک تفویک را تغییر دهیم و از آن تفویک عالی تری بوجود آوریم که در سطح بالاتر عمل و تجربه - تازه شناخت واقعیت قرار گیرد . به بیان دیگر ، تفویک نه تنها در درون مفهوم های شناخته شده ، پیشین ، بلکه به موهبت تخطی از آنها و شکل بندی ساختارهای تفویکی کاملاً تازه که به تازه ترین تجربه - شناخت و پراتیک منکی است تحول می یابد .

فکر با تکیه کردن به همه - شناخت های پیشین که در شکل ها و مقوله های معین تثبیت شده و سازمان یافته اند ، پیشرفت می کند ، شکل ها و مقوله های یاد شده همچون تکیه گاهی برای فکر محسوب می شوند ، از این رو ، فکر حتی در ساده ترین شکل خود خصلت معین مقوله ای دارد .

پیشرفت فکر به انسان امکان می دهد که نه تنها از جهان خارج و قوانین آن ، بلکه همچنین از خود

روند شناخت و روند فکر آگاهی می یابد . باید ، این آگاهی فکری نتایج خاص خویش برای حل وظایف اساسی که عبارت از رسیدن به کما ملترین - عینی - ترین شناخت واقعی جهان است ، ضرورت دارد .

**فکر به عنوان فعالیت ذهنی روندها هدفمند است .** انسان هدفهای مشخصی را به خود تکلیف می کند که دلالت عینی دارند و به نیازهای عملی پاسخ می گویند . انسان نمی دنبال کردن این هدفها در باره رابطه ای که بین مضمون فکر و واقعیت عینی وجود دارد ، از خود سوال می کند و پاسخی می یابد . بنا بر این ، فکر بطور مادی بررسی می شوند تا معلوم شود هدفی که به فکر تکلیف شده تحقق یافته است یا نه ؟

فکر به عنوان فعالیت ذهنی انسان در برابر شیئی که در او منعکس می شود ، یک چیز ایده ای است .

تصویر شناختی و شیئی منعکس شده در آن وحدت اضداد را تشکیل می دهند . آنها یگانه هستند ، چون تصویر رونویسی - شیئی ، کلیشه و در عین حال رویا روی آن است . تصویر در برابر شیئی مادی ، جنبه ای ایده ای دارد .

تصویر شناختی که با زتاب و کلیشه - شیئی است - رونویس مادی آن نیست . رونویس مادی شیئی یا مدل آن کیفیت های جدائی ناپذیری با جسم مادی دارد . مدل یک کشتی با خود کشتی فرق دارد . البته این اختلاف در حدود یک قلمرو است زیرا آنها اجسام مادی ای هستند که یکی تنها کوچکتر از دیگری است و کار بردی متفاوت دارد .

مضمون فکر ما ضمن این که تصویر کشتی است ، با وجود این ، رونوشت مادی و مدل آن نیست . آنچه با مضمون فکر ما و شیئی آن مشترک است ، با آنچه که شیئی و رونویس ( مدل ) مادی آن مشترک است ، تفاوت دارد .

مضمون فکر کیفیت های شیئی را منعکس می سازد و این چیزی است که فکر را با شیئی متحد می کند . اما خود فکر به هیچ وجه این کیفیت ها را ندارد . میتوان مدل یک کشتی را در آزمایشگاه امتحان کرد و بدینسان ویژگی های خود کشتی را بررسی نمود . به عکس فکر در باره کشتی هرگز حتی در آزمایشگاه هم " روی آب به حرکت در نمی آید " .

چند نفر می توانند یک شیئی را به گونه های مختلف درک نمایند . با این همه ، مضمون فکرشان تصویر ایده ای از یک شیئی مشخص است و در این رابطه فکری شیئی در اصل نه تنها با خود شیئی ، بلکه همچنین با همه رونویس های مادی اش تفاوت دارد و نمیتواند ویژگی هایشان را داشته باشد و کاری جز منعکس کردن آنها انجام نمی دهد .

بین مضمون فکری و شیئی مورد بازنتاب تفاوت اساسی ، تفاوت مادی و ایده ای وجود دارد . ایده ای به مادی وابسته است اما چیز دیگری است . مارکس می گوید : "... حرکت فکر چیزی جز انعکاس حرکت واقعی منتقل شده و تغییر حاد داده در مغز انسان نیست " (۳)

نمیتوان تصویر شناختی را به مثابه " یک چیز ایده - ای که در کناره شیئی و مستقل از آن وجود دارد ، تلقی کرد . این چیزی جز تصویر ایده ای شیئی نیست . اینجا ، دو شیئی یکی مادی ، مستقل از فکر و دیگری ایده ای ، موجود در فکر ما وجود ندارد . فقط یک شیئی وجود دارد . فکر شیئی مادی یا ایده ای خود ، شیئی خود را نمی آفریند ، بلکه تصویر شیئی مادی را می آفریند .

ایده ای واقعیت را در خلال شکل های فعالیت انسان ، شعور و اراده ، وی منعکس می سازد . این تنها یک چیز انتزاعی نیست که بوسیله روح ادراک پذیر باشد ، بلکه استعداد انسان در باره آفریدن اشیا بطور ذهنی در افکار هدفها ، اراده و نیازهای خویش است .

عادت به فکر کردن به شیوه متافیزیکی امکان نمی دهد که بفهمیم چگونه ایده ای واقعاً وجود دارد . این عادت به چنین استدلال هایی منجر می شود : اگر بپذیریم ایده ای وجود دارد ، تنها بگونه ای ممکن است که از راه حواس به ادراک در آید ، در این صورت ماده است بدینسان به جز ماده و شکل های حرکت آن هیچ چیز وجود ندارد . ایده ای وجود ویژه ای خارج از حرکت ماده ندارد . این آن نتیجه گیری است که متافیزیکی ها بدان میرسد .

در واقعیت ایده ای نه بشکل اشیا ویژه ، بلکه تنها رویا روی مادی وجود دارد . این لحظه ای از تاثیر متقابل عملی ذهن و عین و شکلی از فعالیت ذهن است . ایده ای

جداگانه وجود ندارد ، اما می توان آن را در فکری به عنوان یک شکل ناب جدا ساخت .

همانطور که " گردی " در خارج از اجسام گرد وجود ندارد اما به مثابه " شکل ناب بوسیله " فعالیت " منعکس کننده " انسان مجزا شده است به همان ترتیب ایده ای در خارج از فعالیت عملی انسان وجود ندارد و تنها می توان آن را به عنوان شکلی از این فعالیت مجزا ساخته شکل ناب واقعاً آمیخته با مادی در حرکت سیستم عصبی ، سیستم نشانه های مادی و در تاثیر متقابل مادی انسان و واقعیت وجود دارد . روند فکری به موهبت نشانه ها و عموماً به کمک کلمات و جملات که شکل محسوس و مادی وجود ایده ای هستند ، تحقق می یابد . مارکس می نویسد : " از آغاز ملعنتی گریبانگیر روح است و آن اینکه لکه تنگ ماده بر آن نشسته است و ماده این جا شکل لایه های هوایی ی حرکت در آمده ، شکل اصوات و در یک کلمه شکل گفتار دارد " . (۴) . ایده ای ، تصویر شناختی شیئی ، انتزاع هنگامی برای دیگری وجود واقعی دارد که بین انسان ها رابطه برقرار گردد . بنا بر این ، وجود آن برای ذهن فکر کننده تنها زمانی است که شکل مادی محسوس پیدا کند ، یعنی به قالب کلمات و جملات در آید . ذهن هنگامی میتواند دنیای خارج را درک کند که چیزی روی اعضای حواس او اثر نگذارد . مغز روی پدیده ها یعنی روی مادی محسوس در صورتی اثر میگذارد که بتوانند در وی تحریکات متناسب بوجود آورند . بنا بر این ، تصویر های ایده ای اشیا شکل مادی محسوسشان را در زبان بدست می آورند و از این راه نتایج فکر را دست یافتنی و واقعی می سازند .

فکر به سیستم عصبی هم مربوط است . مارکس خاطر نشان ساخته است که در روند تولید مادی " نیرو های جسم وی ( انسان ) به آن مجهز شده بازوها ، پاها ، سر و دست هاست . او آنها را به تکاپو در می آورد " (۵) انسان با یکار انداختن سیستم عصبی خود ( اعضای حواس و مغز ) در روند تولید ذهنی نیز اثر میگذارد .

مقوله های روانی و فیزیولوژیکی بیانگر رابطه شعور با مغزند .

رابطه این مقوله ها در چارچوب رابطه ویژگی و شیئی مشخص میشود . ویژگی از شیئی جدائی ناپذیر است و در جریان تاثیر متقابل دوشیئی نمودار میگردد . روانی جایی پدیدار میشود که بین مغز انسان و اشیا جهان خارج تاثیر متقابل وجود داشته باشد .

هنگام حل مساله رابطه بین فکر و مغز با دور رفتار افراطی زیر و رو می شویم :

۱- جدا کردن فکر از فعالیت عصبی انسان و تبدیل آن به یک گوهر مستقل  
۲- محدود نمودن روند شناخت و همه عناصر تشکیل دهنده آن و روند فکری به فعالیت عالی عصبی انسان .

در حالت نخست ، فکر جوهر مادی اش را از دست میدهد و بنظر میرسد در آسمان ها پرواز میکند . در حالت دوم از مضمون و مشخصه های ویژه اش محروم میگردد .

چون ماده شکل ها و جنبه های گوناگون پیدا میکند ، از این رو ویژگی های آن بشماره گوناگون اند . البته فکروسا ویژگی های ماده نقاط مشترک دارند ( همه ویژگی ماده اند و به شکل ها و حالات آن تعلق دارند ) ، آنها در حدود آنچه که برای شان مشترک است ، بطور کیفی تفاوت دارند : فکر به عنوان ویژگی خاص ماده نمیتواند به ویژگی های فیزیکی ، شیمیایی و بیولوژیکی خود و غیره محدود شود . زیرا ، اولاً در هر ماده زنده وجود ندارد و تنها به شکلی از ماده که مغز انسان است ، مربوط میشود . ثانیاً " فکر در انسان وظیفه ای را انجام میدهد که کاملاً " با متابولیسم یا وراثت تفاوت دارد .

ویژگی ها نمایش خاص شکلی از ماده ( یا یکی از حالات شان ) نسبت به سایر پدیده ها در روند تاثیر متقابل شان است . مثلاً " متابولیسم شکل ویژه ای از تاثیر متقابل پروتئین ها و محیط بیرونی است . در این تاثیر متقابل ویژگی پروتئین ها ، استعداد تولید و ترکیب خاص شیمیایی آنها پدیدار میشود . انسان با اشیا جهان خارج وارد تاثیر متقابل میگردد . در این تاثیر ویژگی های مغز انسان که فکرات دارد ، نمایان میشود . فکرات استعداد مغز در آفریدن ایده و تصویر و استعداد آن در منعکس نمودن کیفیت های اشیا جهان خارج بشیوه خاص است .

خصلت ، خطوط مشخصه فکری ویژگی مغز عبارت از استعداد وی در باره آفریدن واقعیت خارجی در تصویرها بقیه در صفحه ۲



# راه حل‌های واقع بینانه مشکلات کشاورزی

## و مسائل روستایی ایران (۸)

هوشنگ پورکریم

### بخش سوم: نوسازی و عمران در جامعه روستائی و اداره دموکراتیک امور عمومی

در بین مجموعه مشکلات اقتصادی - اجتماعی جامعه روستائی ایران، گذشته از مسائل صرفاً اقتصادی که قبلاً از آنها صحبت شد، با مسائل دیگری نیز مواجه هستیم که شرایط عمومی زندگی را برای مردم وکیل به حد طاقت فرسائی تلخ و دشوار کرده است. این مسائل از جمله در زمینه بهداشت، درمان، مسکن، امکانات آموزشی، راه و وسائل حمل و نقل و مخابرات، مردم را در جامعه روستائی چنان در مضیقه گذاشته اند که کمتر ممکن است لحظه ای از انواع دغدغه‌ها فارغ باشند. به جرأت می‌توان گفت که فقر و جهل و بی‌پناهی و بیماری، اکثریت مردم را پلوده را، که در حدود دولت جمعیت کشورند، در وضعی مشابه زاغه‌نشینان حواشی شهرها و در مواردی حتی بدتر از وضعیت آنان قرار می‌دهد. چنانکه میزان مرگ و میر، در سنجش با مجموع جمعیت برای جامعه روستائی ایران تقریباً دو برابر بر جوامع شهری کشور است؛ رجالی که سواد آموزی در روستا نسبت به شهر، حتی پس از آنهمه جاد و جنجال که رژیم شاه مخلوع در زمینه "سپاه دانش" به راه انداخته بود، از نصف هم کمتر است.

با این مقایسه، اگر محرومیت شهرها و کشورهای را از لحاظ امکانات درمانی و آموزشی در نظر داشته باشیم، می‌توان به شدت محرومیت‌ها در جامعه روستائی ایران پی برد. چنین محرومیتی از لحاظ مسکن، آب آشامیدنی و استحمام، روشنائی سوخت و نیازهای دیگری به وضع فاحشی ناهنجار است. مثلاً مصالح خانه‌ها، در بخش اعظم خود دست و پاره‌های ساختمانی هستند. چنانکه سکونت در چنین خانه‌ها، حتی بدون پیش‌بینی حوادثی نظیر زلزله هم اضطراب آور است. نقل چند رقم از جدولی که "تعداد واحدهای مسکونی معمولی کل کشور را بر حسب مصالح یکبار رفته در ساختن و به تفکیک نقاط شهری و روستائی و سن ساختمان در سال ۱۳۴۵" نشان می‌دهد می‌مورد نیست. مثلاً از مجموع ۲۰،۵۹۸،۰۰۰ واحد مسکونی روستاها یک کشور در آن سال، فقط شش هزار واحد مصالح سنگ و آهن، سه هزار از ستون آرمه، بیست هزار از آجر و آهن و چهل و یک هزار از آجر و چوب بودند. در حالی که ۲۶۰،۰۰۰ واحد مصالح سنگ و چوب و ۸۸۷،۰۰۰ واحد از چوب و گل و ۱۰،۰۱۹،۰۰۰ واحد از چوب و چوب بودند. از عمر این واحدها در آن وقت غالباً بیشتر از ده سال گذشته بود و در شرایط فیزیکی قرار داشتند (نقل از قلم‌ها از صفحه ۱۲۴ "سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۵۶" از انتشارات "مرکز آمار ایران"، شماره ۷، مسلسل ۷۵۹). بی‌شک، از این لحاظ، بعد از ۱۳۴۵ اوطی ده دوازده سال گذشته، با وجود افزایش بی‌سستی‌های اقتصادی - اجتماعی ناشی از رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه مخلوع، وضع با زهم بدتر شده است چه بسا مسکن ویران روستائی، که خانه‌های محروم روستائی را اضطراب آور آنها بسرمی‌برند، ولی بی‌غول‌های پیش‌نیستند و دیگر حتی شباهتی هم به خانه‌ها ندارند. مردم در تعداد دکتیری از روستاها و کشور از برق، آب لوله‌کشی، حمام بهداشتی و این قبیل تأسیسات محرومند. سوخت منازل معمولاً از طریق مالاندن و خشک کردن فضولات حیوانی تأمین میشود که خود موجب درجهت آلودگی بیشتر محیط خانه و در نتیجه خطر دیگری برای سلامتی افراد خانواده است. دسترسی به آب آشامیدنی که عموماً هم غیر بهداشتی و در بسیاری موارد به نحو واضحی آلوده است، به دشواری صورت می‌پذیرد. همه این قبیل نا-

روستائی‌ها در شیوع انواع بیماری‌ها مؤثر شده‌اند. مثلاً قریب به صد درصد مردم به یک یا چند نوع بیماری انگلی مبتلا هستند.

اکنون جای آن نیست که از فقدان راه، درمانگاه، مدرسه و موسسات آموزشی در روستا، که امروزه دیگر بر خاص و عام واضح شده است سخن حتی به اجمال گفته شود. رژیم شاه خائن که در مقام بلز میندا را نوسرما به گذاران را رضی بزرگ خود و بیگانه، بورژوازی وابسته، بندوبست‌چی‌ها و منسوبان به دربار، امرای خود فروخته، ارتش مستشاران رنگارنگ آمریکائی و حاکمان صهیونیستی و امپریالیستی‌اش آنهمه دست و دل‌باز بود و هزاران میلیارد دلار در آمد نفتی را برای مقاصد "پننگون" و سازمان‌های جاسوسی در منطقه به مصرف می‌رسانید، در مقابل نیازهای زندگی حتی عاجل مردم آیل و ده، این بخش عظیم هم‌میهنان محرومان، بی‌اعتنائی می‌کرد و در سایه سرنیزه و زاندارم به صحنه‌های زیبائی دست می‌زد که می‌توانستند خوراک مناسبی برای تبلیغات عوام‌فریبانه‌اش باشند.

رژیم زرعین حال، به منظور تسهیل بسط مناسبات سرمایه‌داری در روستا و تحکیم قدرت دموکراتیک خود، به یاری انواع سازمان‌های عریض و طویل اداری در جامعه روستائی رخنه نمود. از این قبیل سازمان‌ها در تحلیل نهایی غیر از تلافی وقت و بودجه، مملکت و هدر رفتن نیروی انسانی شاغلین و تشنج محیط اجتماعی در ایل و ده و رواج بندوبست و فساد و تزلزل مبانی اخلاق فردی و اجتماعی، نتیجه‌ای حاصل نشد؛ مگر آنکه مشکلات جدیدی بر فقر عمومی و محرومیت دیرپای زحمتکشان جامعه روستائی و نیز بر بار مصالح و دغدغه‌های آنان افزوده گشت. این سازمان‌ها، بدون آنکه بخواهند یا بتوانند نفوذ خان، امیر، ملاک بزرگ و ایادی آنان را در جامعه روستائی از بین ببرند، اداره امور عمومی ده را با رشته‌های بلند و کوتاه به دستگاہ بوروکراتیک دولتی رژیم‌گره زدند. بنا بر این در شیوه سنتی اداره امور عمومی این جوامع، نه در جهت تمایل و اراده زحمتکشان، بلکه در جهت افزایش اقتدار دموکراتیک رژیم تغییراتی داده شد و آشفتگی‌هایی بوجود آمد که بی‌سابقه است و حتماً با بدتر می‌شود.

حال برای این همه مشکلات که در جامعه روستائی ایران تقریباً عمومیت دارد، گذشته از کوتاهی کردن دست زمینداران و سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی و راه‌حل‌های صرفاً اقتصادی که قبلاً از آنها صحبت شده بود، باید به راه حل‌ها و تدابیر الزامی زیر پرداخت:

باید بخش معقولی از بودجه عمومی کشور را به نوسازی و عمران روستائی در جامعه روستائی ایران اختصاص داد تا هم برای ایجاد صنایع بزرگ و کلیدی و بسط رشته‌های دیگر صنایع و از جمله صنایع وابسته به کشاورزی و برنامه‌های "کلکتیویزاسیون" و تجدید ساختن در تولید کشاورزی بودجه کافی باقی بماند و هم فعالیت‌های عمرانی در جامعه روستائی بتوانند مطابق برنامه‌های منظم پیشرفت کنند. در چنین فعالیت‌هایی، اعمال ایجاد راه‌های روستائی، پل، ساختمان سیل بند، درمانگاه، مدرسه، لوله‌کشی برای آب و بعدها گاز، حمام بهداشتی و غیره، باید از تجارت و نیروی

انسانی که هم‌اکنون در جهاد سازندگی "فراهم آمده‌اند به بهترین نحو استفاده شود.

برنامه‌های خانه‌سازی در روستاها باید از اهمیت فعالیت‌های نوسازی و عمران روستائی در ایران باشد. خانه‌سازی حتماً باید رعایت الزامات ناشی از نوع امور تولیدی خانوارهای روستائی و مقتضیات اجتماعی دیگر و شرایط اقلیمی هر ناحیه تحقق پیدا کند و تدابیر لازم در جهت پیشگیری از عوارض زلزله و سیل و این قبیل حوادث طبیعی بکار برده شود.

در جهت رفع نیازهای زندگی در روستاها، گذشته از تجهیز عاقلانه گروه‌های سب‌روا آماده کردن بیمارستانها برای پذیرفتن بیماران روستائی، باید کارهای لازم برای خدمت در درمانگاه‌های روستائی را فراهم کرد. به این منظور می‌توان دوره‌های دوسه ساله آموزش مقدماتی پزشکی را در دانشگاه‌های کشور ایجاد کرد و نیز برای داوطلبان ورود به دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی و این قبیل که حاضر به خدمت در جامعه روستائی ایران باشند تسهیلات و مزایائی قائل شد تا اینکه به تدریج بر میزان امکانات برای بسیج خدمات بهداشتی و درمانی افزوده شود.

به موازات ساختن بیمارستان و تأمین کار در آموزش برای آنها و تعمیم فعالیت‌های "جهاد سوادآموزی" به ایل و ده، باید در نواحی گوناگون روستائی به ایجاد خانه‌های فرهنگ اقدام کرد. در "خانه فرهنگ"، کودکان، نوجوانان، زنان و مردان روستائی، به وسع قابل افزایش خود، حتی الامکان از علوم و هنر و ادبیات و بقیه شئون فرهنگی بهره‌مند خواهند شد.

اداره امور عمومی جوامع دهقانی و ایلی مطلقاً باید دموکراتیک و متکی به شورای ده و ایل باشد. کلیتاً و زارتخانه‌ها بوسیله این شوراها و شوراهای دهستان فعالیت‌های خود را در منطقه متمرکز و تنظیم خواهند کرد. ما موران و زارتخانه‌ها در محل، ضمن آنکه از لحاظ مراتب و روابط اداری و جلب امکانات با زارتخانه‌های خود ارتباط دارند، ولی از لحاظ هماهنگی بین خود و منظم کردن فعالیت‌هاشان در منطقه از شوراهای محلی تابعیت می‌کنند و تحت کنترل آنها قرار می‌گیرند. در این صورت، این شوراها که نماینده قاطبه مردم محل هستند و از تأییدات برحق و وسیع‌ترین قشرها زحمتکش جامعه روستائی پیروی میکنند و طبعاً از اعمال نفوذ بقایای رژیم مخلوع آزادند، قادر خواهند شد که بر حرکت دستگاہ‌های اجرائی در محل نظارت دموکراتیک داشته باشند تا مبادا از راستای وظایفی که برعهده آنان است منحرف شوند.

به کمک همین شوراهاست که برنامه‌های ادغام برخی روستاها و کوچک، به منظور استفاده از تأسیسات مردم روستاها از مؤسسات جدید اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی تحقق پیدا می‌کند. چه بسا در کنار روستاها که کهن می‌توان اجتماعات تازه روستائی تأسیس کرد که به مسجدنوساز، مدرسه، خانه‌های مرفه، فروشگاه بزرگ، پارک بازی و ورزش، "خانه فرهنگ"، درمانگاه و یا حتی بیمارستان مجهز باشند. در این صورت، روستاها محروم تا تدریجاً به مراکز جمعیت شهرمانندی تبدیل میشوند که شرایط عمومی زندگی ساکنان آن با شرایط زندگی ساکنان شهرهای کوچک در جوامع پیشرفته مشابه خواهد داشت. به هر صورت، خانه‌های زحمتکش جامعه روستائی ایران حق دارند و می‌توانند بدون تشویش به زندگی اجتماعی نوین نائل شوند و نسل آینده ایران را در محیطی سرشار از عشق به کار و مهر مردم بی‌روانند.

نیمه مستعمرات پیشین را در راه سوسیالیسم تشکیل می‌دهند. تصریح این نکته نیز اهمیت دارد که اگر بخش دولتی در شاخه‌های تولید (مخصوصاً در صنعت و زیرساخت‌ها را قلمرو عملی بر اساس ملی شدن مالکیت خصوصی شکل می‌گیرد، در قلمرو غیر تولیدی، بنا به قاعده کلی، تماماً بر مبنای سرمایه‌گذارهای دولتی شالوده‌ریزی می‌شود.

کنجاندین‌ها به مالی بخش دولتی در تعریف این بخش منطقی است. منظور از این به مالی منابع مالی است که توسط دولت برای افزایش حجم موسسه دولتی و گسترش قلمرو اجتماعی اقتصادی ملی گردآوری شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. این منابع مالی که از عملکرد دولت بر اساس صلاحیت دوگانه‌اش "هم به عنوان کارفرمای جمعی (عوااید موسسات دولتی، منابع اعتباری نهادها و بانکی دولتی) و هم به عنوان ارگان‌نیم مدیریت و تنظیم امور (مالیات نرخها، برداشت‌ها) - ناشی می‌شوند و کل سرمایه‌ی پولی انباشت دولتی را تشکیل می‌دهند، امکانات

رشد غیر سرمایه‌داری، روبنای سیاسی به مثابه عنصر رهبری کننده، این سیستم جلوه می‌کند. اما بتدریج که پایه استحکام می‌یابد، تا تیربسیار زبانه‌های دولتی در روستا، خصلت و سمت گیری سیاست اقتصادی دولت می‌گذارد. چنین است ما هیئت این پدیده نود زندگی اجتماعی کشورها در راه رشد.

غالباً گفته می‌شود که بخش دولتی اقتصاد این کشورها از مجموع موسسات دولتی (منجمله موسسات مختلط تحت نظر دولت) در زمینه تولید (در موسسات صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و زیرساخت‌ها را اقتصادی) تشکیل می‌شود. به عقیده ما مفهوم بخش دولتی از این وسیع‌تر است و باید انواع مالکیت دولتی و نهادهای زیرساخت‌ها را اجتماعی چون مدارس و سایر موسسات آموزشی بیمارستانها، کلینیکها، مهدکودکها و همچنین زمینهای اجاره‌ای متعلق به دولت را در برمی‌گیرد. دقیقاً وجود مالکیت دولتی تنها در قلمرو تولید، بلکه همچنین در قلمرو غیرتولیدی - یعنی اراده دولت در گسترش تولید و بهبود شرایط زندگی اجتماعی توده‌های وسیع خلق - یکی از عناصر اساسی پیشرفت مستعمرات و-

بقیه:

### نقش بخش دولتی

با روبنای سیاسی با خصلت دموکراتیک انقلابی است. این امر را باید انعکاسی از این واقعیت دانست که شکل‌های دولتی و تعاونی مالکیت طی یک دوره تاریخی طولانی رفته رفته خطوط اساسی مناسبات اجتماعی و خصلت آنها را مشخص می‌سازند.

به عقیده ما در این شرایط، فعالیت کارفرمای دولتی در کشورها و در راه رشد نمی‌تواند به مثابه پدیده خاصی یکبار به یک روبنای نگریسته شود. در کشورها ویرانه‌های پافتی که سمت گیری سوسیالیستی دارند، فعالیت کارفرمای دولتی و تنظیم زندگی اقتصادی و اجتماعی به وسیله دولت رونق می‌دهند (هر چند به نفع و اغلب متضاد) تا تیر و نفوذ متقابل بخش دولتی (به عنوان عنصر پایه اقتصادی) و دولت دموکراتیک انقلابی (به عنوان بخشی از روبنای سیاسی) را تضمین می‌کنند. بنا به قاعده کلی، مخصوصاً در نخستین مراحل



# چه افتاده است، حرفت چیست؟

دلَم سا مان نمی گیرد  
که من غمگین تر از ده کوره های زابلستانم  
که ابرآلوده تر از کوه های سرد کلکاپشت .  
فرو مرده است آیا عشق ؟  
چرا در پیله دلگیر تنهایی  
من آن تنها شده مردم که اشکش بازگردانده است سوی  
کودکی او را

اتاقم سرد

اجاقم سرد

هوای خرمی آتش

هوای گشت در کوه و کمر دارم .

فرو می ریختیم از کوه

سرود ما

توای جویبار نقره از موسیقی سرشار .

در این گشت و گذار دستجمعی بود

که ما با هم

یکی شد کاسه مان ، اندیشه ها مان نیز .

رفاقت حلقه بر یک سفره می زد، زیر یک سقف گلین  
می خفت

بر آزر و شفیقانه

غبار از روی یاری می سترد و آه ....

عتاب او

خطاب او

پلی از بند و از پیوند

فروشد بوی گل بر آستان دوست

سرودش بر کویر سینه ها سیلاب شادینها .

در آن هنگام

که گردون همچو چرخ مایلی بر شرق می چرخید

ترا دیدم بروی سینه سرخ بهاران شاد می راندی

ترا دیدم بر از بوی لطیف صبحدم بودی

بهنگامی که عطر یاسهای مهربانی در فضا پر بود

سخنهای تو طعم میوه شادی به کام آدمی می ریخت

بقیه:

## شیلی آینده.....

که دیگر نمی تواند خود را به شیوه کهن حفظ نماید.  
در پهنه جهانی نیز تناسب جهانی قوا مساله ای بس  
مهم است؛ و تناسب جهانی قوا به زبان امپریالیسم  
تعبیر می کند. در برابر شکست شیلی باید پیروزیهای  
سترگ خلقها - نظیر کوبا، ویتنام و انگولا - و بروز  
مشکلات سراسری برای امپریالیسم را گذاشت. حتی  
آنجا که امپریالیسم با استقرار فاشیزم موفق به  
بازداشتن پیشروی مردم می گردد، " پیروزی " آن -  
پیروزی گذرای نظامی رو به تجزیه و تلاشی است .

فاشیزم در شیلی مردم را بر ضد خود متحد ساخته  
است. رژیم فاشیستی مجبور به نبردی نومیدانه  
برای رفع انزوای بین المللی است. آنچه در شیلی  
رویداده بیانگر پدیده دو گانه ای است بدین معنا  
که امپریالیستها همچنان که در سراسر جهان به  
فاشیزم روی می آورند تا موفق به مهار کردن اوضاع  
شوند، نیروهایی را از دست می دهند.

آیا تجربه شیلی بما می گوید که " راه انتخاب -  
بات پارلمانی به سوی سوسیالیسم " باید مردود تلقی  
شود، و تنها راه برای انقلابهای سوسیالیستی اقدام  
مستقیم به نبرد مسلحانه است؟ پاسخ منفی است .

مساله این نیست که آیا انقلاب سوسیالیستی می-  
تواند با تنها ابزار انتخابات پیروز گردد، بلکه بحث  
بر سر این است که آیا ابزار انتخابات می تواند  
نقشی در انقلاب ایفا کند، آیا ممکن است یک روند  
انقلابی را که با انتخابات آغاز شده به نحوی  
موفقیت آمیز به سرانجام رساند. آن تئوری که به  
وسيله مارکس و لنین تحول یافت، مبتنی بر این  
که برای ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی مردم باید

و در پیوند با فکر تو فهمیدم  
که من گسترده تر، والاتر از آنم که می پنداشتم تنها  
از این رو بود اگر بی ذره ای تردید  
بتو آویختم با عشق  
و میدانی

از آن پس من سرودم را به جلبکهای دریایی  
به مرغان بلوطی رنگ

به آب و آسمان و باغ گل هرگز نبخشیدم

سراییدم ترا در نغمه های خویش

ترا چون پرچی افراشتم بر بام اندیشه

و شادان ایستادم بر بلندی در کنار تو

تماشا کردم از نزدیک دنیا را

هلال زرد گون ماه شاهد بود

که ما سرتاسر شب عشق را با هم

سرود راه می کردیم .

از آن پس شد سفر با تو

صفا و شادیم با تو

غم و گریه دلم با تو .

بیادت هست

شبانگهان مهتابی

کسی گر حلقه بر در زد

دو تایی با ما را در نوردیدیم

دو تایی از صدای ناشناسی در دل پس کوچه لرزیدیم

رفاقت در کنار ما

نفس در سینه می انباشت و رعد صدا را آنچنان می -  
ریخت در حلقوم

که خمی، اشتیاقی، نفرتی در دل اگر می بود

دو چندان می شد و طوفان بها می کرد .

به قعر نیمه شب آنگاه

که حتی ماه بر گهواره پر شاخ و برگ کاجهای خفت

اگر تک ضربهای بر در خیر از غیبتت می داد

رفاقت طعمه گرگ مفتش را

خطر می کرد و از کاشانه ات می برد

و سر میزد به فرزند و زنت هر روز .

چه افتاده است ، حرفت چیست ؟

که ضعفم را نهان کردی

که شعرم را طلا خواندی

که عیبم را نگو گفتمی .

رفیقا ، همدم ، ناهمربان یا را  
دلَم می خواست  
به دامان تو . عمری من بیا موزم ، بیندیشم  
دلَم می خواست  
کلامت همچو فرمانی

مرا از سنگر امروز سوی سنگر خونین فردا رهنمون باشد

امیدم بود فانوس شب تاریک من باشی

امیدم بود اگر در تنگنای عشق

بیفتم از نفس روزی

بگیری زیر بالم را

مرا بالندگی بخشی

چه شد اینک به جمع ما

رفاقت غربتی مردیست

که او را کس نمی خواند

نمی بخشد کسی با پرتو لبخند، گرمی، جان سردش را

بیا مهمان نوازی کن

در این دوران که از گلگشت ما در کوه و در جنگل

هراسانند و میخواهندمان از هم جدا باشیم

رفاقت خود سلاخی نیست ؟

برادر را ببین دست محبت را

نهان در آستین کرده است و آخمالود

گذر از کوچه بیگانگی دارد .

نگاهش کن چگونه با ندانیهاش

برادر را به زیر چنگ و دندان پلنگ تهمت افکنده است .

ولی دور از کدورتها

رفاقت همچنان در کوچه های شهر فانوسی است

که مثل کرم شبتابی

لعاب روشنایی می تند در تیرگیها مان

رفاقت دستگیر دوستان از قفس آزاد گردیده است

رفاقت چتر سبز نارون در باغ اندیشه است

که زیر سایه اش بتوان مفری بر رهایی جست

رفاقت با رفیقان در دل ارا به خونین سفر دارد

رفاقت رونق زندان تاریکست .

دلَم تنگ است

دلَم تنگ است

هوای اشک خونین ریختن دارم

هوای گشت در کوی رفاقت آه ...

هوای دامن یک دوست .

مهر ماه ۱۳۵۳

در آلمان آرزوی خود را ... با رفتار سیاسی -  
ایدئولوژیک در برابر واقعیت عینی اشتباه گرفته اند  
... ما نباید آنچه را برای ما متروک است برای یک  
طبقه، برای توده ها نیز به مثابه چیزی متروک به  
شمار آوریم ... حتی اگر اقلیت قابل توجهی از کار -  
گران صنعتی ... از دستور های رهبری کاتولیک پیروی  
کنند ... این بی تردید مشخص می سازد که پارلمان  
گرایی در آلمان هنوز به زندگی خویش پایان نداده -  
است، و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه بر  
سر کرسیهای پارلمان برای حزب انقلابی طبقه کارگر  
یک ضرورت است؛ به ویژه با این هدف که قشرهای عقب  
مانده خود را آموزش دهد، و توده های تحول نیافته  
ستمدیده و ناآگاه روستایی را بیدار و آگاه سازد.  
آنجا که توانایی آن در شما نیست که خارج از  
پارلمانهای بورژوازی و به هر نوع دیگر از نهاد -  
های ارتجاعی فعالیت کنید، باید درون آنها کار کنید.  
اما اگر احزاب انقلابی در انتخابات و پارلمانها  
شرکت نمایند این احتمال وجود دارد که قدرت تصرف  
بازوی اجرایی حکومت را بدست آورند. آیا آنها نباید  
برای کسب چنین قدرتی بکوشند؟ در دست گرفتن دولت  
از طریق انتخابات با احراز قدرت یکسان نیست، با  
اینهمه گامی است به پیش. مسئله تنها احراز قدرت  
نیست، بلکه این است که آیا در دست گرفتن دولت  
روند انقلابی را به پیش خواهد برد یا خیر.

" راه انتخاباتی " می تواند در کشوری دیگر  
تحت اوضاعی متفاوت از آنچه در شیلی بود راه خود را  
بگشاید. یک حزب یا جبهه متحد انقلابی می تواند به  
جای پیروزی با تنها ۲۶ درصد آراء با ۵۵ یا ۶۰ درصد  
پیروز شود. انقلابیها می توانند نه تنها بازاری  
بقیه در صفحه ۵

قدرت دولتی را به چنگ آورند و ماشین دولت بورژوا -  
زی را نابود سازند، عمیقاً درست و مهم است. اما  
برای مارکس، لنین و انقلاب مساله بسیار فراتر از  
فقط یک تئوری دولت می رود. همچنین این مساله وجود  
دارد که مردم چگونه می توانند جنبش را ایجاد کنند  
و نیرویی را گرد آورند که آنها را قادر سازد قدرت  
دولتی را به چنگ آورند و ماشین دولت بورژوازی -  
را نابود کنند.

در نبردی که در کشورهای مختلف جهان - تحت  
اوضاع مختلف و در زمانهای مختلف - انجام می گیرد،  
باید راههای گوناگونی نیز برای حل مساله وجود  
داشته باشد. اما همه راههای گوناگون در یک نکته  
مشترکند: انقلابیها باید حمایت مردم را بدست  
آورند، زیرا مردم نیروی اصلی انقلاب می باشند،  
بدست آوردن حمایت مردم ایجاب می کند که درک شوند،  
در مبارزاتی که آنها خود در آن درگیرند برای آنها  
و در کنار آنها جنگیده شود. در کشورهای با نظام -  
های دموکراتیک بورژوازی، جلب مردم ایجاب می کند  
که با شیوه های مختلف (از جمله شیوه های انتخاباتی)  
کار شود.

انگلس یکبار نوشت: " در جریان انتخابات  
(رای گیری همگانی) برای ما وسیله ای بی مانند  
فراهم می شود که با توده های مردم آنجا که هنوز از  
ما دور هستند تماس حاصل کنیم."  
و لنین نوشت: " اگر می خواهید ... سمپاتی و  
پشتیبانی "توده ها" را بدست آورید، ... باید مطلقاً"  
در هر جا که توده ها هستند کار کنید." لنین، در -  
بحث در باره کمونیستهای چپ آلمان که با وارد شدن  
اشکال پارلمانی مبارزه " از نظر تاریخی و سیاسی  
متروک شده اند"، نوشت: " این روشن است که جبهه ها



### نقش بخش دولتی...

ایجاد آتی سرمایه‌های تولیدی و نهادهای زیرساختی اجتماعی متعلق به دولت را مشخص می‌سازند.

بنابراین ما معتقدیم که بخش دولتی در اقتصاد کشورهای در راه رشد از مجموع موسسات متعلق به دولت که خصلت تولیدی دارند (شاخه‌های تولید مادی، حمل و نقل، ارتباطات، تجارت) و همچنین از نهادهای غیرتولیدی دولتی (تعلیم و تربیت، طب و غیره) تشکیل می‌شود. تا تئیر موسسه دولتی در روند تولید (در مجموع جنبه‌های مادی و اجتماعی آن) نه تنها بر اساس حجم و ساختار سرمایه‌های مورد استفاده، بلکه همچنین بر اساس حجم سرمایه‌ای که می‌تواند بوسیله دولت در راه هدفهای انباشت و حمل مسائل اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد، مشخص می‌شود. سرمایه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی باید در مفهوم بخش دولتی گنجانیده شود.

ضمن مشخص نمودن کیفیت جواب به مسئله نخست که بوسیله ما مطرح شد و مسئله مربوط به محتوی مفهوم بخش دولتی که در کشورهای جوان دارای سمتگیری سوسیالیستی بکار گرفته می‌شود، روشن ساختن سه جنبه اهمیت دارد: نخست اینکه بخش دولتی در اقتصاد این کشورها تنها گذار شکل خصوصی به شکل جمعی اقتصاد نیست، بلکه تا تئیر متقابل درآمدی و اختلاط فعالیت دولت بعنوان کارفرمای جمعی و ارگانسیم ملی مدیریت اقتصادی و سیاسی است. دوم اینکه دولت در این کشورها نه تنها در شکل بندی و گسترش قلمرو تولید، بلکه در قلمرو اجتماعی اقتصاد ملی نیز شرکت می‌کند. اختلاف بین کشورهای در راه رشد دارای سمت گیری سوسیالیستی و سرمایه‌داری در حجم موسسه دولتی در شاخه‌های تولیدی نیست، بلکه بیشتر در مشارکت دولت در گسترش قلمرو اجتماعی غیرتولیدی اقتصاد ملی است. سوم، ویژگی‌هایی که نقش موسسه دولتی در سیستم باز تولید اجتماعی تعیین می‌کنند، این است که علاوه بر مبلغ سرمایه‌های مورد استفاده، حجم سرمایه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی (در جای نخست وجوه انباشته) را که در اختیار دولت است و اوزان آنها برای سایر بخشهای اقتصاد برداشت می‌کند در بر می‌گیرند.

بدون در نظر گرفتن این جنبه‌ها پاسخ به دومین مسئله مربوط به خصلت بخش دولتی در کشورهای رها نسی یا فته، دارای سمت گیری سوسیالیستی ناممکن است.

دو دریافت در قلمرو خصلت اجتماعی - اقتصادی مالکیت بخش دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی فرما نروا است.

پيروان دریافت نخست با ندیده گرفتن ویژگی‌هایی که در کشورهای دارای سمت گیری های مختلف اجتماعی - اقتصادی را از حیث خصلت حاکمیت هدف‌ها و سمت گیری‌های سیاست اقتصادی دولت از یکدیگر متمایز می‌سازد، معتقدند که بخش دولتی در همه کشورهای در راه رشد چیزی جز ساختار سرمایه‌داری دولتی نیست. پیروان دریافت دوم معتقدند که بخش دولتی در اقتصاد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی صرفاً یک شکل گذاری است. چیزی که نباید از نظر دور بماند، این سوال‌هاست: مضمون اساسی و جوهر این شکل گذاری چیست و حالت‌های "ابتدائی" و "انتهائی" آن کدامند؟

واضح است که خصلت اجتماعی - اقتصادی مالکیت دولتی بنا بر پاسخ این مسئله مشخص می‌شود: در جریان کار در سیستم اقتصادی کشور با زسازی کدام رابطه سودمند است؟ از این دیدگاه است که ما نقش بخش دولتی را با توجه به مضمون این مقوله که در بالا از آن یاد شد در اقتصاد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بررسی خواهیم کرد.

اصولاً بنیاد بخش دولتی همواره قلمرو فعالیت و امکانات سرمایه، خصوصی را محدود می‌سازد و در عین حال از انتقال عناصر منفی سرمایه‌داری به خود مضمون نیست. استثنائات در مواردی است که دولت موسسات سودمند را ملی می‌کند و در شاخه‌ها و گونه‌هایی از فعالیت شرکت می‌جوید که برای سرمایه، خصوصی اهمیت ندارد (حمل و نقل، ارتباطات و سایر عناصر زیرساختی اقتصاد مادی که بدون آن تولید مادی نمی‌تواند گسترش یابد) یا برای سرمایه خصوصی که آن را به همکار خود تبدیل می‌سازد، فضائی بوجود می‌آورد که مساعد برای سرمایه‌گذاری‌هاست. در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بخش دولتی شاخه‌ها و نمو های فعالیت متعدد و وسیع را در بر می‌گیرد، منجمله فعالیت‌هایی که قلمرو فعالیت سودمند سرمایه‌های خصوصی بوده یا خواهند بود. این امر مخصوصاً در مورد صنعت تبدیل مواد اولیه مصداق دارد. از این رو سهم بخش دولتی در

تولید صنعت تبدیل مواد اولیه در الجزایر متجاوز از ۹۰ درصد و در تانزانیا بیش از ۵۰ درصد است.

دولت دارای سمت گیری سوسیالیستی برای توزیع مجدد انباشت به نفع بخش دولتی از سیستم مالی خود (بودجه‌های رشد) و اعتبارات بانکی استفاده می‌کنند. آنچه باز تولید وسیع سرمایه خصوصی را که واقعاً وجود دارند، نفی نمی‌کند، اما در باره همه چیز تصمیم می‌گیرد. آنگاه رشد بسیار پیشرفته بخش دولتی در مقایسه با آنگاه‌های بخش خصوصی (اعم از ملی و خارجی) است.

محدودیت قلمرو فعالیت سرمایه خصوصی و تبدیل بخش دولتی به عامل اساسی رشد اقتصادی و پویای مادی حاکمیت دموکراسی انقلابی، مضمون وجوه راه سمت گیری سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. در این مفهوم، بخش دولتی در اقتصاد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی از حیث تأثیر در نوسان‌های مناسبات مالکیت با بخش دولتی کشورهای دارای سمت گیری سرمایه‌داری تفاوت دارد و عاری از ویژگی‌های خاص سرمایه‌داری دولتی است، یعنی مستقیماً در خدمت باز تولید سرمایه خصوصی قرار ندارد. همان‌طور که در بالا تصریح شد، ترکیب مالکیت دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی در مقایسه با کشورهای دیگر در راه رشد جنبه ویژه دارد. بخش مهمی از منابع دولتی نه تنها به رشد تولید بلکه به قلمرو غیر تولیدی اقتصاد ملی اختصاص داده می‌شود. دولت با استفاده از موقعیت کارفرمای جمعی خود و ارگان‌های مدیریت و با لایحه با تابع نمودن کارفرمایان خصوصی از منابع تولید برداشت می‌کند و آنرا به قلمرو اجتماعی اختصاص می‌دهد. حجم سرمایه‌گذاری‌های دولت در قلمرو اجتماعی بنا بر داده‌ها و زیر این قرار است: الجزایر طبق ارزشیابی‌های ما ۱۸-۲۷ درصد سرمایه‌گذاری‌های دولتی در ۱۹۷۳-۱۹۷۰ و تانزانیا طبق برنامه ۱۹۷۴-۱۹۶۹ بیش از ۱۳ درصد را بدین منظور اختصاص داده است.

با وجود این، عنصر جدیدی که بخش دولتی در نوسازی مناسبات اجتماعی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به ارمغان آورده، تنها تا تئیر مستقیم در روابط مالکیت نیست بلکه اثر نهادن در تغییر مناسبات مبادله و توزیع و در تحلیل نهائی تا تئیر آن در شدت استثمار درون جامعه ملی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی است. ادامه دارد.

### شیلی آینده.....

اجرائی حکومت، بلکه همچنین پارلمان را کنترل کنند. هیچ ارتشی فراطبقه نیست، اما شرایط در نیروهای نظامی کشورهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد. سه عنوان مثال، قسمتی از ارتش یا افسران آن می‌توانند بوسیله یک جنگ استعماری (یا یک بحران اقتصادی جدی موضع را دیکال گرفته باشند).

چند کلمه در باره اقتصاد. رهبری اقتصاد برای یک هیئت دولت سوسیالیستی بدون دست داشتن تمامی قدرت به سادگی با آن دولتی که قدرت را در اختیار دارد یکسان نیست، این کار برای او بسیار دشوار است. اما این نیز اشتباه خواهد بود که نتیجه بگیریم همواره باید دشواریها و عواقب نظیر شیلی داشته باشد. یک دولت منتخب سوسیالیستی دیگر می‌تواند با اوضاع اقتصادی متفاوتی مواجه شود. اقتصاد این کشورها می‌تواند کمتر به عوامل خارجی بستگی داشته باشد، کمتر از جانب خرابکاریهای خارجی آسیب پذیر باشد.

همانگونه که گوته گفت:

دوست من، تئوری سراسر خاکستری است و زندگانی سرسبز درختی است طلایی!

تجربه شیلی باید نه بنحوی عالم نمایانسه، بلکه بگونه‌ای خلاق تفسیر شود. ما تا کنون انقلاب‌های سوسیالیستی را در بسیاری از کشورها و شرایطی متفاوت داشته‌ایم. هر انقلاب سوسیالیستی دیدگاه ما را از چگونگی تحقق انقلابها وسعت می‌بخشد. این انقلابها یا در بحبوحه جنگ جهانی وقوع یافته‌اند، مانند انقلاب در روسیه تزاری، یا در زمان صلح در مبارزه‌ای بر ضد دیکتاتور خونخوار. مانند انقلاب کوبا؛ آنها شکل قیامهای شهری کوتاه مدت، مانند روسیه، یا جنگ چریکی طولانی، مانند چین و ویتنام، را بخود گرفته‌اند. اما تا کنون هیچ انقلاب سوسیالیستی موفقیت آمیزی در دموکراسیهای

بورژوازی بزرگ وجود نداشته است. انقلابهای سوسیالیستی در این کشورها چگونه به ثمر خواهند رسید؟ بحران سرمایه‌داری ابعادی گوناگون دارد، و طرقی محتمل بسیاری وجود دارد. یکی از این شیوه‌ها "راه انتخابات پارلمانی" است، راهی که از سنت و نظام دموکراتیک تعدادی از کشورها، از زندگانی سیاسی عملی مردم آنها، سرچشمه می‌گیرد. شیلی اولین بود. علی‌رغم لعن و تکفیرهای جمله پردازان انقلابی، این طریق احتمالاً بوسیله چند کشور دیگر نیز در پیش گرفته خواهد شد.

رهبران و اعضا اتحاد خلق از افتخار تاریخی بزرگی بهره‌مندند - زیرا به سرزمین تازه‌ای راه گشودند. تنها با اندیشیدن به این که راهگشایی چقدر دشوار و حائز اهمیت است می‌توان تجربه شیلی را حقیقتاً دریافت.

انقلاب شیلی بخشی از یک روند تاریخی طولانی است که گذشته‌ای و آینده‌ای دارد. پاپو نو گینا و جاپودان در شعرش "Recaberan"، که چند سال پیش از کودتا سروده شد، تجربه شیلی را از زمان نخستین رهبر انقلاب سوسیالیستی آن باز می‌گوید:

از آن روزگار تا کنون چه‌ها رفته است، چه خونها بر روی خونها، چه جنگها بر این کره خاکی، ساعات تابان پیروزی، پیروزیهایی که قطره به قطره بدست آمده‌اند، دوره‌های تلخی، شکست، ایامی به تیرگی تونلها، خائنانی که به گمان می‌آمد رشته‌های زندگی را بالبه کاردهایشان از هم بگسلند، مقاومت‌هایی مسلح به نفرت، ارتش تاجدار، به گمان می‌رسید که زمین زوال می‌یابد. اما مبارزه باقی می‌ماند.

انقلاب شیلی برای مبارزه آینده چشم اندازی از حکومتی که برای مردم و سوسیالیسم جنگید، از رئیس جمهور انقلابی بزرگی که هیچگاه به کجراه نرفت، از

رهبران و اعضای تمام احزاب چپ که در برابر فاشیسم به بیهای مرگ، زندان، و شکنجه مقاومت کردند به دست می‌دهد.

مبارزه‌ای که شیلی بر ضد فاشیسم برانگیخته تلخ و مهیب است. اما همانگونه که بومیان تسلیم‌ناپذیر این سرزمین حکومت اشغالگر اسپانیایی را دیرزمانی تحمل نکردند، مردم شیلی نیز فاشیسم را نخواهند پذیرفت. و خوننا علی‌رغم آلفه‌ای ژنرال لی (Leigh)، نمی‌تواند مارکسیسم را از شیلی ریشه کن سازد. مارکسیسم در آنجا ریشه‌ای محکمتر از اینها دارد. مارکسیسم قادر به کاری است که امپریالیسم با همه منابع، حیلها و تاجاریش در کودتاها نمی‌تواند انجام دهد: حل مسایل مردم.

آخرین عملیات سیاسی آینده به سوی مبارزه آیند سمت گرفته بودند. او می‌دانست که فاشیسم مقاومتی سخت می‌طلبد، و فاشیسم خود اکثریت مردم را بر ضد خویش متحد می‌سازد. او چند تن از همراهانش را از موندای (۲) تحت محاصره به بیرون فرستاد تا حامل پیام مقاومت باشند. وی بر نیاز به تلاش در جهت یک رهبری سیاسی متحد برای نهضت مقاومت تاکید ورزید. آخرین سخنانش به مردم شیلی اثبات خواهند کرد که پیامبرانند.

من به شیلی و سرنوشت آن ایمان دارم. دیگران بر این لحظه خاکستری و تلخی که در آن خیانت در جستجوی تحمیل خود است فایق خواهند آمد. شما باید به پیش برانید، بدانید که روزی نه چندان دور، بلکه نزدیک، شاهراههای عظیمی گشوده خواهند شد که انسانهای آزاد در راستای آن جامعه‌ای بهتر خواهند ساخت.

(پایان)

(۱) - (توضیح مترجم) بسیاری از افسران جوان پرتغال طی جنگهای استعماری در آفریقا با ماهیت رژیم خود آشنا شدند. این افسران در سرنگونی دیکتاتوری سالازار نقش عمده‌ای داشتند.

(۲) - موندا (Moneda) - کاخ ریاست جمهوری در شیلی در همین محل بود که آینده طی یک نبرد مسلحانه به شهادت رسید.



# تجاوز چین (بخش سوم)

## به ویتنام ترجمه: بهرام حبیبی

### تحلیلی از منشا و گسترش مسئله

توضیح: متأسفانه در شماره گذشته، ده پانزده سطر آخر مقاله در هم ریخته است. از این رو در این بخش آن قسمت را تکرار می‌کنیم.

ملت ویتنام هرگز یاری‌های خلق چین و اتحاد شوروی و نیز کمک سایر کشورهای سوسیالیستی و دوستان دورو نزدیک خود را از یاد نمی‌برد. ملت ویتنام در مکتب حزب کمونیست خود طی سی سال جنگ رها بی‌بخش درک بسیاری روشنی از وظایف بین‌المللی خود تحصیل کرده است. چگونه میتوان، حتی یک لحظه، آن همه خون ریخته را فراموش کرد و مگر میتوان محرومیت‌هایی را که مردم ویتنام در جنگ با دشمن ملت‌های جهان - امپریالیسم - و در جنگ بی‌خطر استقلال و آزادی خود و نیز آزادی سایر ملت‌ها و از جمله ملت چین تحمل کرده است فراموش کرد؟ میان خلق ویتنام و انقلابیون راستین چین از همان آغاز کار رابطه‌ای برادر و آرو صادقانه برقرار بوده است.

### نخستین اختلاف‌ها و تشدید آنها

از اوایل سال‌های شصت عنا صرجه‌ها نخواستار روخاقان مسلکی که بر رهبری حزب کمونیست چین سلطه یافته بودند قصد داشتند که جنبش بین‌المللی کمونیستی را زیر نفوذ خود بگیرند. به این منظور در سال ۱۹۶۳ قطعنامه‌ای در ۲۵ ماده بر ضد شوروی منتشر کردند. همزمان با آن تحریکاتشان را در احزاب کمونیست کشورهای آسیای آغاز نمودند، با این هدف که آنها را در سرانجام میان‌المللی کمونیستی جدیدی تحت نفوذ چین و در ضدیت با احزاب کمونیستی اروپا متحد کنند.

اما حزب کمونیست ویتنام (که اینک به حزب کمونیست ویتنام تغییر نام یافته است) عقیده داشت که اختلاف ایدئولوژیکی را در قالب شکل سازمانی مخالفی در آوردن کار را به تفرقه در جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش ضد امپریالیستی میکشاند، و در این حال دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم آمریکا برنده اصلی خواهد بود. از آن گذشته، حزب کمونیست ویتنام برای عقیده‌است که عامل تعیین‌کننده در تکامل جامعه انسانی عصر ما الزاماً "اردوگاه سوسیالیستی است که شوروی، کشوری که عصر جدیدی را از برای کل بشریت پایه‌گذاری کرده است بدان تعلق دارد. این مقاومت ویتنام نقشه‌های چین را باطل کرد و بر عمق اختلاف در خط مشی دو حزب چین و ویتنام در سال‌های بعد افزود.

در سال ۱۹۶۴، هنگامی که امپریالیسم آمریکا توطئه خلیج تونکین را به روی صحنه آورد و این‌اشاره بدان بود که می‌خواست تجاوزات قبلی خود را گسترش دهد، دبیر کل وقت حزب کمونیست چین، تنگ - سیاو - پینگ به فوریت و مخفیانه به هانوی آمد. او فرصت را مناسب دیده بود که ویتنام را به حوزه قدرت چین بکشاند. او با کلماتی جرب و شهاد آلود قول می‌داد که چین کلیه مخارج جنگی را بعهده می‌گیرد، به شرطی که ویتنام کمک‌های شوروی را رد کند. ویتنام از قبول چنین پیشنهادی بی‌درنگ سرباز زد، چه حاضر نبود از خط مشی مستقل خود عدول کند و حاکمیت ملی خود را به دست‌ان سپارد.

به سادگی میتوان درک کرد که چرا چین پیشنهاد تشکیل جبهه متحد همبستگی با ویتنام بر ضد امپریالیسم آمریکا را که توسط شوروی عنوان شده بود، رد کرد. هنگامی که نیروی هوایی و دریایی آمریکا جنگ تخریبی خود را بر ضد ویتنام شمالی شدت بخشید، کاخ سفید، ادگار اسنو (اولی - زونگ - رن (۲) را طوسی ما موریتی به پکن فرستاد. طبق گزارش ادگار اسنو که در روزنامه انگلیسی ساندی تایمز، ماه مه ۱۹۷۱ - چاپ شده، ماثوبه و گفته بود که چین در صورتی خواهد جنگید که از جانب آمریکا مورد حمله قرار بگیرد، زیرا

چین فعلاً در کثیر مسائل بسیاری است. این‌اشاره آشکاری برای آمریکا بود تا از بابت دخالت چین خاطر آسوده کند.

بعلاوه چین رسال کمک‌های اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را دچار اشکال میکرد. سلاح‌های شوروی از طریق چین با تاخیر زیادی رسید و موارد سرقت محموله‌ها نادر نبود.

هرچند که رهبران نظامی ویتنام "اندرزهای" چینی را مبنی بر این که "جنگ دراز مدت خلقی" فقط با گروه‌های کوچک چریکی ممکن است و نه با واحدهای منظم ارتشی، ناشنیده گرفتند، با این همه ارتش خلق ویتنام از نیمه دوم سال ۱۹۶۵ گزارش‌هایی از پیروزیهای مکرر خود می‌داد. حمله عمومی همزمان با آن قیام‌های خلقی در ۶۴ شهرستان و روستاها و حمله‌های اطراف شهرها که در بهار ۱۹۶۸ صورت گرفت، تنها پشت و اشنگتن را به لرزه دریاورد، بلکه رجال حاکم چین را هم تکان داد. پیروزی‌هایی که ویتنام به برکت خط مشی مستقل خود به دست می‌آورد نشان میداد که نظریه‌های سوق الجیشی پکن که گویا میبایست همیشه و در همه جا صادق باشد، همیشه درست از آب در نمی‌آید. از نظر چینی‌ها پیروزی ویتنام میتوانست اعتبار آنها را نزد نیروهای انقلابی آسیای جنوب شرقی که الهامات خود را از مدل چینی می‌گرفتند، خدشه دار کند.

در دوره "انقلاب بزرگ فرهنگی" پکن به امید ایجاد مانع بر سر راه ویتنام و مقابله با خط مشی مستقل آن تدابیری در پیش گرفت تا از طریق نمایش‌های خود نفوذش را در میان سکنه چینی تبار ویتنام افزایش دهد. شبکه‌ای از مبلغان تشکیل شد که مردم را به مواضع چینی ترغیب میکرد و از سیاست ویتنام با اطلاق صفت رویزیونیستی بر آن به بدی یاد می‌کرد. با تحریک حس سلطه جوئی چینی تباران (هوآها) با شعارهایی چون: "هوآ هرکجا که باشد قلبش برای چین می‌تپد." آنان را به گردنکشی در برابر رهبری حزب کمونیست ویتنام و امیاد اشتراکدو مائوریت تاریخی نشر اندیشه‌های مائوتسه تونگ به تک- تک چینی تباران ویتنام محول میگردد.

در همان زمان‌ها که مبارزات ضد آمریکا می‌مردم ویتنام - نام به مرحله بحزانی و در عین حال تعیین‌کننده خود می‌رسید، مقامات پکن در حالی که گفتارهایی در پیشتیباز از ویتنام صادر می‌کردند عملاً و جاسوسان خود را به این کشور نفوذ می‌دادند و ما جرایم جویان چینی تبار را در سازمان‌های مخفی مجتمع می‌کردند تا بعدها به منظور فعالیت‌های جاسوسی از آنها استفاده کنند.

حمله عمومی و قیام سراسری تبت (نوروز قمری ویتنام) در ۱۹۶۸ و نیز پیروزی‌های ارتش خلقی در ویتنام جنوبی نقشه‌های جنگی دشمن را تا ما در هم ریخت نیکسون، رئیس جمهور جدید آمریکا هنوز درست در کاخ سفید مستقر نشده بود که مجبور گردید به مذاکرات رسمی خود در کنفرانس چهار جانبه - پارسیس با نمایندگان جبهه رها بی‌بخش‌های ویتنام جنوبی گردن نهند. خشم چین نسبت به ویتنام افزایش شد. خبرنگاران خبرگزاری چین نوا زپا ریس خوانده شدند و مدت‌های درازی اخبار گشایش مذاکرات از مردم چین پنهان نگاه داشته شد.

وسایل خبری چین بتدریج وقت و جای کمتری را به گزارش مبارزات ضد آمریکایی مردم ویتنام تخصیص می‌دادند اما شورش‌های گروه‌های مائوئیستی در تایلند و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی، علاقه رسانه‌های گروهی چین را به خود معطوف می‌داشت را دیوپکن در آوریل ۱۹۶۹ در تفسیر مفصلی که راجع به انقلاب در آسیا پخش می‌کرد فراموش کرد از ویتنام حتی به عنوان یکی از مراکز جنبش انقلابی نامی بیاورد.

رجال چینی اشتیاقی به پایان گرفتن جنگ ویتنام نداشتند زیرا که این به معنی از دست رفتن یکی از کارتهای برنده‌شان در معامله با آمریکایی‌ها بود. گذشته از این که چنین راه حلی با تئوری‌های آنها سازگار نبود.

در این بین رهبران پکن کوشیدند به ضرورت ویتنام نیروهای را که مرید و مطیع شان بودند در آسیای جنوب شرقی و بخصوص کامبوج پیش بیا نندازند. به این منظور عنصری افراطی چون پول - پوت را در ۱۹۶۵ به پکن دعوت کردند. چپ‌نما‌های کامبوج به تحریک پکن یک رشته تظاهراتی را بر ضد سنها نوک به راه انداختند و لاجرم نیروهای خود را به دم تیغ بی‌امان در زمین دادند. بسیاری به جنگ‌ها فرا کردند و جنگ مسلحانه اعراضد رژیم کامبوج به راه انداختند.

فئودال بودا ما به شدت از سیاست بیطرفی مثبت به نفع ویتنام و ضدیت با آمریکا پیروی می‌کرد. درگیری با او در آن زمان عملاً به معنی حمایت از سیاست آمریکا یا تحریک امپریالیسم بود. از این گذشته سیهانوک از جبهه رها بی‌بخش ویتنام جنوبی حمایت می‌کرد.

عناصر هوادار پکن در نیروهای مسلح خمرسرخ کوش داشتند خطوط و قرارگاه‌های ارسال آذوقه و مهمات جبهه رها بی‌بخش ملی ویتنام جنوبی را در حوالی مرزهای کامبوج و ویتنام قطع کنند. این اقدامات در زمان سی صورت می‌گرفت که ویتنام "کشوری رویزیونیستی" قلمداد می‌شد، کشوری که "جیره‌خوا شوروی" بود. و از این قبیل. زیرا که ویتنام از حمایت اندیشه‌های میوس و ضد شوروی یکس امتناع می‌ورزید، زیرا میدانست که هدف چین سیاستی فقط سرپوش گذاشتن بر خطر امپریالیسم آمریکا است.

در ماه مارس ۱۹۷۰ لئون نول، عامل سیا در پنومپنه کودتا کرد. در ۲۳ مارس سیهانوک منشور پنج ماده‌ای "حکومت سلطنتی اتحاد ملی کامبوج" را انتشار داد و دولت را به مقاومت فراخواند تا دارودسته لئون - نول را سرنگون سازند. اما روزنامه‌های پکن این اعلامیه را در پنجم آوریل منتشر ساختند. حال ببینیم در عرض این دو هفته در کامبوج چه روی می‌داد. پول - پوت در آن زمان در پکن توقف داشت. طرف‌ده روزنیروهای مقاومت کامبوج با برخورداری از کمک‌های همه جانبه انقلابیون ویتنامی چهارستان کامبوج را آزاد کردند. از آنجا که چین به

و خامت وضع لئون - نول آگاه بود، به حمایت لفظی از سیهانوک پرداخت در عین حالی که یکی از اساسی ترین مواد منشور سیهانوک یعنی سقوط لئون - نول را نادیده می‌گرفت قصدنا گفته چینی این بود که این شخص را به عنوان ورقی در معامله با آمریکایی‌ها بکاربرد.

چین در کنفرانس سران ملت‌های هندوچین در آوریل ۱۹۷۰ کوشید تا در اتحادی که میرفت از سه کشور هندوچین (ویتنام، کامبوج، لائوس) برای مبارزه با دشمن مشترک بوجود آید، سرزشته امر را جدست گیرد و حتی اظهار تمایل کرد که در این کار شرکت کند. اما ویتنام با این پیشنهاد مخالفت کرد.

در آغاز سال ۱۹۷۱ پیروزی‌های درخشان نیروهای مسلح خلق‌های لائوس و ویتنام در امتداد جاده شماره ۹ در جنوب لائوس خواب‌های خوش آمریکاییان را در مورد سرکوب نظامی منطقه باطل کرد.

سیهانوک پیشنهاد کرد که با ردیگر کنفرانس سران ملل هندوچین تشکیل شود تا بسیج نیروهای سه کشور را کالمتر به انجام رسانند و سپس دست به حمله عمومی بزنند. اما پول - پوت وینگ ساری، عروسک‌های کوکی پکن، دستر گرفتند به هر قیمتی که شده تشکیل چنین کنفرانسی را مانع شوند در عوض پکن پیشنهاد می‌کرد که کنفرانسی از پنج کشور و شش حزب (چین، کره، لائوس، کامبوج، ویتنام جنوبی و شمالی) تشکیل می‌شود و سیاستی را در مقابل با ژاپن (ا) طرح بریزد. این بار پکن باز به تلاشی خدعه گرانه دست زد تا مبارزه انقلابی خلق‌هایی را که درگیر مبارزه با امپریالیست‌های آمریکایی و عمالشان بودند، خون‌هایی را که بر زمین می‌ریختند و صدماتی را که متحمل می‌شدند وسیله قرار دهد تا در معامله با آمریکایی‌ها موضع خود را محکم کند. اما این بار هم تمهیدات پکن باطل گردید. ویتنام را نمی‌شد به آسانی راضی کرد. چین می‌خواست مبارزه سه کشوری را که موجودیتشان به دست امپریالیسم آمریکا به خطر ناپودی افتاده بود به سوی ژاپن منحرف کند. پکن که "قرارداد دوستی" چین و ژاپن را در افق آینه می‌دید و قرار بود که این بخشی از نقشه‌های سلطه جویانه اش گردد، می‌خواست به این وسیله ابتدا امکان ضربه کوبنده - ای بر ژاپن را به دست بیاورد.

ماو - تسه - تونگ در مذاکره‌ای با نخست وزیر ویتنام شمالی فام - دان - دونگ در اواخر سال ۱۹۷۱ با همان کلام پر استعاره خود اظهار می‌دارد که: "وقتی دسته جارو کوتاه است نمی‌شود جاهای دور را جارو کرد. تایوان دورتر از آن است که جاروی ما به آن برسد. تپو هم در ویتنام جنوبی دورتر از دم جاروی شما است. رفقا، ما باید این وضع را بپذیریم."

پس از آمضای اعلامیه شانگهای توسط واشنگتن و پکن، آمریکایی‌ها بمب افکن‌های گول پیکر ب - ۵۲ خود را به آسمان‌های ویتنام گسیل داشتند و در همان بقیه در صفحه ۷



# نجاور چین به ویتنام

حال پکن سعی داشت کشور ما را مجبور کند تا حکومت تپو را در جنوب تحمل کنیم - به این امید که در عوض آمریکا می‌ها از تایوان پا پس بکشند. یکسال پس از امضای قرارداد پاریس در ۱۹۷۳، چینی‌ها با توافق آمریکایی‌ها جزایر هوانگ - سا (جزایر پارسل) را وسیله قوای نظامی خود اشغال کردند و از این طریق بر سلطه خود در دریای شرق افزودند.

در آوریل ۱۹۷۵ پکن کوشید ویتنام را مجبور به چشم پوشی از آزاد ساختن سایگون کند. پیروزیهای بزرگ جنگ تدافعی مردم ویتنام بر ضد آمریکایی‌ها، مهاجم، نقشه‌های پکن را سراسر بهم می‌ریخت. نخست وزیر ویتنام در جای خود به مافوق گفته بود که "جاروی ویتنام دسته‌ای دراز دارد." و این - جاروی ما قرار بود نه تنها آمریکا را و دست نشانگان‌شان را از ویتنام جنوبی برود، بلکه هم - چین تمهیدات پکن را دور بریزد.

## تشدید تضییقات پکن بر علیه ویتنام

پس از پیروزی کامل انقلاب رهاشی بخش ملی، هیات‌هاشی از نمایندگان حزب و دولت ویتنام در اجرای وصیت‌هوشی مین به بسیاری از کشورها سفر کردند تا سپاس عمیق مردم ویتنام را از کمک‌هاشی که در مبارزات ضد آمریکا و در رهاشی ملی به آنها شده بود بیان دهند. هیات‌هاشی نمایندگان ما در پکن و نیز در سایر کشورهای سوسیالیستی مسئله همکاری دراز مدت را در زمینه‌های مختلف و در این مرحله جدید عنوان کردند اما گویی دولت چین برای شنیدن خواسته‌های ویتنام کربود. بدتر از آن این که: "دولت چین از اواخر سال

۱۹۷۵ کلیه عملیات بلاغی و از سال ۱۹۷۷ حتی اعتبار را رابه ویتنام قطع کرده است و در راستای همین سیاست نسبت به عملی کردن طرح‌های کمکی که در سال‌های پیش تهیه شده بود اگر اه ورزیده است. هرچند که دولت چین در مورد طرح‌های نیمه تمام خود قول داده است که آنها را به سرعت به انجام رساند زیرا که خود را موظف به همبستگی بین المللی میداند، اما در عمل، تسلیم نقشه‌های کار به تعویق افتاده، تجهیزات و قطعات یدکی و مواد اولیه تاخیر کرده یا به طور متفرق رسیده است. اغلب پیش آمده که متخصصان چینی بیگانه بوده اند. بهمین دلایل فعالیت‌های ساختمانی در بسیاری از برنا مه‌ها سخت به درازا کشیده و این خود تا تیریدی برای اجرای نقشه و بهره برداری از آن نگذاشته است." (۳)

چرا روابط دو کشور به اینجا کشید؟ بگذاریم که واقعیات خود با سخن سوال را بدهند، بخصوص با یداز اتفاقاتی صحبت کرد که در مرز جنوب غربی ویتنام حادث می‌شد.

هنوز یکروز از سزنگونی و انقراض کامل حکومت دست نشانده آمریکا در سا یگون نگذشته بود و فقط سیزده روز از تمام قدرت در پنوم پنه توسط پول - پوت - ینگ ساری می‌گذشت که این زوج مرتجع در اول ماه مه ۱۹۷۵ انیرو - های نظامی خود را در دو جزیره ویتنام می - چو و فو - کوئوک به جولان در آوردند و جنگی هر روز عیان تر و بی رحمانه تر را بر ضد خلق ویتنام آغاز کردند.

چه کسانی در پس پرده جلادان پنوم پنه را وادار می کردند که تمام پیشنهادهای ویتنام را مبنی بر انجام مذاکرات صلح امیز رد کنند؟ اسلحه و تجهیزات و غذا یشان از کجا می‌رسید؟ چه کسی برای یشان مستشار نظامی می‌فرستاد؟ امروزه دیگر پاسخ به این سوالات جزوا سرا نیست.

رجال پکن از یکسو تیغ را بدست جنایتکار گروه مرتجع پنوم پنه می‌دادند تا به روی ویتنام بکشند، ویتنام می‌که

پیشرش هنوز از جنگ با امپریالیسم آمریکا سراسر مجروح بود. و از سوی دیگر از همان زمان کلمات شه‌آلودی را در باره وظیفه بین المللی شان در مقابل خلق ویتنام صادر می‌نمودند و به این وسیله سیاست ماکیا ولیستی خود را بر ملا می‌کردند.

طی سال‌های ۵۸ - ۱۹۵۷ کمیته‌های مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام و حزب کمونیست چین توافق کردند که مرزهای بین دو کشور را چنان که در گذشته معین گردیده بود بپذیرند و اختلافات مرزی قدیم را از طریق مذاکرات دولتین حل کنند.

هما نظور که دریا دداشت دولت ویتنام مورخ ۱۹۷۲/۲/۱۴ ظها ر شده "دولت ویتنام توافق کمیته‌های مرکزی راهمواره محترم داشته و هر کوشش ممکن را به عمل آورده است تا مرز دو کشور را به مرز صلح و دوستی بدل کند. اما مقامات چینی به پیروی از نقشه‌های مفسده جویانه خود هیچگاه از بی اعتبار کردن این توافقها فروگذار نکرده اند و روز به روز بر شدت تجاوزات مرزی خود افزوده اند. تجاوز به حریم کشور ویتنام، آشوب‌ها و تحریکاتی که چینی‌ها در مرز زمینی به وجود آورده اند... سال به سال افزایش شدت یافته است: ۲۹۸ مورد حادثه آفرینی در سال ۱۹۷۷... کشتی‌های چینی جمعا در سال‌های ۷۷ - ۱۹۷۵ هزار و پانصد بار به آب‌های ویتنام تجاوز کردند و چندین بار تجاوزات خود را به دست کم ۲-۳ کیلومتری ساحل ما رساندند."

- ۱- نویسنده آمریکا فی ودوست ما فوازا ل ۱۹۳۶
- ۲- معا ه حکومت چان - کای - چک که در آن زمان هفده سال در پنا هندی آمریکا بسر برده بود.
- ۳- از یادداشت دولت ویتنام به دولت چین مورخ ۱۸ مه ۱۹۷۸
- ۴- مرزهای چین و ویتنام در سال‌های ۱۸۸۷ و ۱۸۹۵ بین حکومت فرانسه و سلسله شاهان کینگ با ایجاد ستونهای مرزی برقرار گردیده است.

## طبیعت اجتماعی فکر

بشکل مفهومی است. دقیقا همین امر فکر را از همه ویژگی‌های دیگر ماده متمایز می‌سازد.

ماتریالیسم عامیانه فکر را به عنوان ویژگی ماده با ویژگی‌های دیگر همانند می‌پندارد و خصوصیت کیفی آن را تشخیص نمی‌دهد. البته این ماتریالیسم مانند هر ماتریالیسم فکر را بحق ویژگی مغز می‌داند اما هنگامی که میکوشد این ویژگی ماده و تفاوت اساسی آن را با ویژگی‌های دیگر مشخص کند، دچار اشتباه می‌شود. هر یک از ویژگی‌های ماده شکل مشخصی از حرکت آن است. ویژگی‌های اشکال حرکت ماده، منجمله فکر به وسیله مجموع علوم مربوط به فعالیت مغز مورد بررسی قرار می‌گیرند. فیزیولوژی فعالیت عالی عصبی این نقش مهمی ایفاء میکند.

چنانکه میدانیم، ماتریالیسم دیالکتیک قوانین مشخص (کنکرت) و ویژه این یا آن شکل حرکت ماده را بررسی نمی‌کند. مطالعه این قوانین به شاخه‌های مخصوص شناخت علمی مربوط است. ماتریالیسم دیالکتیک عامترین قوانین حرکت را که خاص همه اشکال ماده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. از این رو فکر به عنوان ویژگی شکل مشخصی از حرکت ماده نمیتواند موضوع فلسفه باشد. این مساله به سایر علوم مربوط است. در این حالت فلسفه به حل مساله عام رابطه فکر با ماده متفکراکتفاء میکند و وقت در تبیین جزئیات آن، مخصوصا شکل حرکت ماده را به علوم دیگر می‌سپارد.

- ۱- مارکس و انگلس: ایدئولوژی آلمانی، انتشارات سوسیال، پاریس ۱۹۷۲ ص ۷۱
- ۲- همانجا صفحه ۶۰
- ۳- مارکس: کاپیتال، انتشارات سوسیال، پاریس جلد اول ص ۲۹
- ۴- مارکس و انگلس: ایدئولوژی آلمانی ص ۵۹
- ۵- مارکس: کاپیتال جلد اول ص ۱۸۰



برسد که اجبر کردن گانگسترها و طرح توطئه برای کشتن رهبران خارجی و تحمیل عقیده به کشورهایی که طرز تلقی شان با ما سازگاری ندارد، وظیفه او نیست و به او ارتباطی ندارد.

نویسنده آشکارا می‌کوشد جان کندی را بی گناه جلوه دهد و تبرئه کند. اما باز این حقیقت را بی آنکه خود بخوهد، به روشنی نشان می‌دهد که روسای جمهور آمریکا، برای پیروزی در انتخابات به چه ماجراجویی‌های خطرناکی دست می‌زنند.

چه می‌شود کرد! آمریکایی‌ها از آرتمست بازی خوششان می‌آید و خیال می‌کنند زندگی هم فیلم پر حادثه سینمایی است! گمان می‌کنند کاسترو، شمشونی است که نیرویش در ریش نهفته است! سیا، این سازمان زبرک و هوشیار از این گونه حماقت‌ها بسیار دارد! چه درست گفته است گاس هال، دبیر کل حزب کمونیست آمریکا که: "امپریالیسم آمریکا با از دست دادن مواضع خود در جهان، عقل سلیم را هم از دست می‌دهد."

## ماجرای خلیج خوکها

زیر آلت تناسلی شان کار گذاشته شده، بکشند. نویسنده با نیشخند یادآوری می‌کند که هیچ کس چنین مرک زجر آوری را دوست ندارد.

هوارد هانت، که در دهه بعد به خاطر درگیری اش در ماجرای واترگیت، شخصیت معروفی شد، در نخستین روزهای طرح ریزی این نقشه "کاملا محرمانه" گروه کثیری از مهاجران توطئه‌گر کوبایی را به یک تلوپ شبانه می‌برد. در آنجا به دختر زیبایی که عکاس بود اجازه داد که از او و دارودسته اش که به سبک آمریکایی نیش‌شان از بنا گوش در رفته بود، عکس بگیرد. روز بعد کسی با شتاب به سراغ عکاس رفت و "نگاتیو" را خرید. زیرا می‌ترسید کاسترو آن عکس را در روزنامه‌ها ببیند.

کوبا ۲/۰۰۰ مایل خط ساحلی و صدها محمل مناسب برای پیاده کردن نیرو به ساحل دارد، با این همه سیا، "زیرکانه" خلیج خوک‌ها را انتخاب کرد. یعنی محل دلخواه کاسترو برای ماهی گیری را! جایی که کاسترو هر سنگ و صخره آن را می‌شناخت و با شادی و شغف به آنجا شتافت تا مهاجمان را دفع کند.

حکومت آمریکا حتی آدلای استیونسون، نماینده خود در سازمان ملل را فریب داد و به این ترتیب او بعد ها دانست که همه اظهاراتش در سازمان ملل و با فشاری اش بر این موضوع که آمریکا در حمله به کوبا دخالتی ندارد، نادرست بوده است. سناتور ویلیام فولبرایت، یکی از شخصیت‌های معدودی بود که از آغاز این مضحکه عجیب و غریب، هشدار داد که حمله به کوبا غیر ضروری و محکوم به شکست است. او گفت: "کوبا غاری در پای ناست، نه خنجری در قلب مان".

اما هیچ کس به سخنان او توجه نکرد. در پایان این شکست مفتضحانه، که صدها تن جان خود را از دست دادند و بیش از هزار تن به اسارت نیروهای کوبا درآمدند، جان کندی با آه و اسف از یکی از نزدیکانش پرسید: "چه شد که چنین حماقتی کردم؟"

پاسخ این است که چنین "حماقت"‌هایی از آن روس می‌زنند که سیا نه تنها کاملا سرخود عمل می‌کند، بلکه از کنترل دولت خارج است. شاید، روز و روزگاری، آمریکا به این نتیجه

هفته نامه

## اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۲۳۸۲



**از : محمود گلآبدردی**

نوشته ای است فشرده و دقیق، با احساسی تند و بی بزرگ، گسترده، در تکاپو، همچون سیل. برای کسانی که بخواهند درباره انقلاب شکر فایران بویژه آن بخش خونین و پر عظمت که در تهران جریان میافتد - تحقیق کنند، میتواند بعنوان سندی بکار آید. بهتر از یک فیلم، انقلاب را در جزئی ترین جزئیاتش منعکس میکند.

کتاب با یک اشاره چند کلمه ای به شبهای ماه رمضان آغاز میشود، اما در ماه رمضان، مسجد نماز، و گفتار برانگیزنده روحانیان، اما نه از زبان کسی که به همان نشستن در پای منبر اکتفا کرده باشد. همه کتاب به حرکت است و جوش و خروش و تب و تاب بتلاش و تکاپوی ملتیی که قالب می ترکاند و خود را می یابد. ملتی که میدانند چه چیز را نمی خواهند.

نویسنده از زبان خود سخن میگوید. و ایمن "خود" کنجکاو و بی آرام و ملتیب، در فاصله کرج - که در آن خانه ای دارد و تا یازده سال باید اقساط آن را بپردازد - و تجریش و دزاشیب و گلآبدردی که محیط زاد بومی اوست و تند باد سوزان عصر آریا مهربی وی را از آنجا برکنده است، در خیابانها، میدانها و کوچه پس کوچه های تهران در رفت و آمد و دیدن و سرک کشیدن و شعار دادن و به موج حمله و گریز مردم پیوستن است. و همه جا در برابرش، در برابر انبوه جوان و نوجوان و زن و مرد که با شعار "الله اکبر" به میدان آمده اند کامیونهای نرغبر هست و تانک هست و صف سرباز تفنگ به دست و انگشت بر ماشه هست. گاز اشک آور. شلیک تیر هوائی. و توده متراکم جمعیت که دمی از هم می شکافد، پایه گریزی نهد، بیباک و رام ناشدنی، کمی دورتر از گوشه کوچکی یا میدان و چهارراهی سر درمی آورد. و برای مقابله با گاز که چشم را می سوزاند و به اشک می نشاند و راه نفس می بندد، کپه های کاغذ یا لاستیک اتومبیل که جابه جایی میسوزد. دود آتش. تک تیر تفنگ و رگبار مسلسل که بر آسفالت تیره لاله های خون می بارد.

نماز عید فطر. تپه قیطریه. راه پیمایی در رگهای شهر. تظاهرات روزهای بعد. و جمعه، کشتار میدان زاله. هزاره زن و مرد و کودک، در نهایت خونسردی به خون کشیده میشوند. حکومت نظمامی. عجز دستگاه. جابه جایی مهرها، شریف اما میواز هاری و باز تظاهرات. اعلامیه. شعر. شعار. سخنرانی و بحث. تحصن استادان. ازدحام دانشگاه. هجوم سربازان. کشته ها. اعتصاب کارمندان که همه گیر می شود. اعتصاب کارگران آبادان. تعطیل بازار.

روزنامه نگار آمریکایی "پیتر وایدن" کتابی نوشته است به نام "خلیج خوک ها : داستان ناگفته" و منتقدی در باره این کتاب مقاله ای نوشته که با حذف آنچه در باره خود کتاب است، مطالب کلی آنرا در زیر می آوریم. در این شرایط که تهدید نظامی آمریکا متوجه کشور ما هم هست، آگاهی بر این مطالب، می تواند سودمند باشد.

ف. ت  
 "خلیج خوک ها، ناهمی است که شکست، آشفتنگی - و اگر تعارف را کنار بگذاریم - حماقت را به یاد می آورد. و حالا که پس از گذشت تقریباً بیست سال، نگاه دیگری به آن می افکنیم، از این موضوع تعجب می کنیم که شکست و ناکامی "سیا" همراه با بحران موشکها که پس از آن رخ داد، چگونه دنیا را به ناپودی نکشاند.

در حقیقت، مرور بر ماجرای خلیج خوکها، گردش در دنیای اشباح مرموز و مشکوک، دروغگویان، گانگسترها و آدمهای مخیط است. و همین ها بودند که پوست خریزه را زیر پای جان کندی گذاشتند.

ماجرا از زمان آیزنهاور آغاز شد. آیزنهاور نقشه پنهانی کمک به مهاجران مخالف کاسترو را که در میامی بودند، تصویب کرد.

نیکسون، در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری، در سال ۱۹۶۰، رقیب کندی بود، با چماق میهن پرستی

کرمای و مشهورترین. یادبودها، چهلیم ها و سالگردها. عزای عمومی، بهشت زهرا آشوب و آشک و نگرین. فریاد خشم. پلاکادها و عکس ها. اما یک نام، یک پرچم: خمینی. خروش لاله الا الله. سودای شهادت. راه پیمایی ناسوعا و عاشورا. آرام و مصمم، سیل دمان مردم در خیابان سرتاسری شهر جاری است. میلیونها تن به هم پیوسته اندویکی شده اند. چه هیبتی! و باز، روزهای دیگر، فریادهای "مرگ بر شاه" است و هجوم و گریز در میدانها و کوچه ها. و درهای خانه ها که بازمی شود و گروهی در خطر افتاده را پناه میدهد. و بیرون، ترکش خشک و نامنظم گلوله ها است و رگبار شتابزده، مسلسل ها. صغیر آمبولانس ها. حمله خشمگین دسته های چند صد نفری به بانکها و سینماها و عرق فروشی ها. این مظاهر استعمار و فساد. نعره و فریاد دویا هو. ویرانی و آتش. شهردرهم ریخته. شهر پاره آجرو شیشه شکسته. شهر زندگی جوشان و مرگ در پیرواز. شهر جان بازی بی دریغ، شهادت به آرزو خواسته. و شهر در کمین نهنگان قدرت، مهار زنندگان انقلاب، ماهیگیران آب گل آلود. امینی، صدیقی، بختیار... و قرعه فال که به نام این بخت برگشته زده می شود: "بختیار - نوکر بی اختیار!"

و باز راه پیمایی و درگیری خیابانی. بازگشتار. و اینک، کوشش توده های جوان و نوجوان - دختر و پسر - که عزم و انضباط ارتش سرکوبگر را مانعند اسید می خورد. ارتش از پایه می لرزد. نمونه های نافرمانی. فرار از پادگانها. و همچنان کشتار. همچنان لکه های خون که با میخک سرخ و شمع فروزان خیابانها و پس کوچه ها را آذین می دهد...

"لحظه های انقلاب"، کتابی است که با غرور و بغض گلوگیر تا به آخر خوانده می شود. زیرا سراسر جوش و جنبش است. روح ایمان ملتیی در آن می وزد. ضربان قلب جوان گشته ایران و اسلام در آن ثبت شده است. این همه تماویز روشن و رنگین از انقلاب، - انقلابی که هستی ما را از تباهی و پوسیدگی قرنهای نجات داد... از این پس، به حق میتوان به ایرانی بودن خود سرفراز بود.

نویسنده در این کتاب از دیده و آزموده سخن می گوید. مانند آن صدفهای بزرگ گلرنگ که غرش دریا را در خود تکرار می کند، همه وقایع، همه تکاپوها و همه صدهای انقلاب را بازمی گوید. دست مریزاد!

سبکی ساده، زبانی بسی بی تکلف. در شرح و پیدادها، جمله ها روشن است و کوتاه، گاه هم بسیار کوتاه و کوبنده گاهی نیز با شاخ و برگ خوشایند، و یکدرد بی فضا که به دنبال هم می آید و شناخت ما را از آنچه می خواهد تصویر کند به کمال میرساند:

"سرکوجه یک تکه نان کنجد کلفت سیرین شیرمال مغز پخت زعفران دار خریدم" (ص ۱۳۱)

اما آنجا که نویسنده به اندیشه یا حدیث نفس می نشیند، جمله ها بر طولانی است: شش هفت سطر گمان می رود اگر نیکسون کندی را آنقدر "سک" نمی زد و در فشار نمی گذاشت و کندی از این موضوع وحشت نداشت که به گناه "ترمس در برابر کمونیسم" انتخابات آینده ۱۹۶۴ را ببازد، با حمله به خلیج خوکها موافقت نمی کرد. \*

به هر حال، در همان هنگام که ژاکلین زیبا و دوست داشتنی در کاخ سفید سرگرم رقص والس بود و موسیقی دانان سرشناس سرگرم اجرای برنامه های هنری شان بودند، توطئه های پنهانی در جریان بود. توطئه گران لازم دانستند که از شر کاسترو خلاص شوند، با این تصور که اگر سر "مار" را بکوبند، "مار" دیگر خطری نخواهد داشت و خواهد مرد. عملیات سوئ قعد به رهبر کوبا به سرعت آغاز شد که البته هیچ یک از آن ها به نتیجه نرسید. این کارها اکنون حتی مضحک بنظر می رسند. شاید باور نکردنی باشد اگر بگوییم که سیا، این موسسه دولتی آمریکا که

می دانند که دشوار است و نسیگیر. با این همه، چندان حقیقت و هنر - اگر چه کمی زمخت - در این نوشته هست که می توان این خرده را پاک نادیده گرفت. همچنین می توان با نویسنده درباره قضایات تاریخی و ایده تئولوژیکی و سیاسی اش موافق نبودن را اندکی سرسری و یکسویه دانست. باکی نیست. از این هم می توان به آسانی گذشت. ارزش اثر به شورا احساس انقلابی و به آن جنبش عظیم زندگی است که کتاب از آن بگریز است و بدان خوبی تصویر شده. باز هم دست مریزاد!

در پایان، دریم می آید که از باز نویسی بخشی از انبوه شعرهایی که انقلاب پدید آورده و در این کتاب ثبت شده است شانه خالی کنم. شعرهایی گویا و رسا و فراگیر، گلپاشی وحشی و پهرنگوبوکه از زمین فرهنگ و باور توده ها سر بر آورده است. گاه از ایمان و آمادگی سخن میگوید:

نهضت ما حسینی به رهبر ما خمینی به ماهمه سرباز توایم - خمینی گوش به فرمان توایم - خمینی گاه طعن است و ریشخند:

از هاری گوساله بازم بگوشواره...  
 یا: پسر رضا کچل بدجوری افتاد تو هجل زمانی هم خشمگین و کینه کش است:

می کشم می کشم آنکه برادرم کشت  
 یا: تا شاه کفن نشود این وطن نشود  
 اینجا نوحه سرائی و نغزین است:

ای شاه خائن آواره گردی  
 خاک وطن را ویرانه کردی  
 کشتی جوانان وطن الله اکبر کردی هزاران در کفن الله اکبر  
 جای دیگر چاره گری و نوید پیروزی:  
 ایستادن صفت به مردمان حرام است  
 لباس گرم ببوشید که کار شاه تمام است  
 پایداری و سرسختی مردم در مبارزه، بدین گونه بیان می شود:

توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد  
 شاه بجز خودکشی راه دگر ندارد  
 در رابطه با ارتش، گاه در بیخ و افسوس است:  
 گلپای ایران همه پرپر شده  
 ارتش ما خربوده خر تر شده  
 و گاه قصد تنبیه دارد و می خواهد مجاب کننده باشد:

برادر ارتشی چرا برادر کشی؟  
 ارتش تو مال مائی نه مال امریکائی!  
 و سرانجام دعوت به مسلح شدن است و در گرونی ارتش:  
 تنهاره رهائی جنگ مسلحانه  
 یا: ارتش خلقی بپا می کنیم  
 میهن خود را رها نمیکنیم  
 و درباره شا پور بختیار و نیرنگ کارتر، حکم قطعی است:  
 کارتر و شاه و شا پور مرگ برای من سه مزدور  
 نه سازش سیاسی نه قانون اساسی...

مخارج آن را مالیات دهندگان آمریکایی می پر دارند، برای کشتن کاسترو، بارها با روسای بد نام مافیا، قرار و مدار گذاشت.

اما هیچ کدام از این کارها موثر نبود. نه سیکارهایی که قرار بود وقتی کاسترو به آن ها پک می زند، منفجر شوند، و نه گرد و خاکی که قرار بود روی کفشش بپاشند و سبب شود که ریش کاسترو ناگهان بریزد و چهره لغت او را نشان دهد! \* \* \* نه گرد "ال. اس. دی" که خیال داشتند در استودیوی رادیو بپاشند تا صدای او را هنگام سخنرانی بند بیاورد و نه سمی که می خواستند در شهر کاکائوی کاسترو بریزند خواننده ای که این مطالب را می خواند از خود می پرسد جنایت بزرگ تر کدام است؟ این که آمریکا گانگسترها را اجیر کند تا رهبر یک کشور همسایه را به قتل برسانند یا تصمیم بگیرد که پنهانی نقشه حمله به آن کشور را بریزد و مخارج این کار را تامین کند.

در ماجرای حمله به کوبا اشتباهات، "آرتیست - بازی ها" و سرهم بندی کردن کارها بسیار بود. اینک مشتکی از خروار:

- سیا به متجاوزان دستور داده بود که اگر به دست نیروهای کاسترو اسیر شدند، اجازه بگیرند که به مستراح بروند و در آنجا دسته فارنجکی را که بقیه در صفحه ۷

**ماجرای خلیج خوکها**

به میدان آمد و کوبا را "سرطانی" خواند که آمریکا را به مخاطره عظیمی افکنده و کندی را متهم کرد که در برابر لاف و گزاف های کاسترو، ترسیده و جا زده است.

گمان می رود اگر نیکسون کندی را آنقدر "سک" نمی زد و در فشار نمی گذاشت و کندی از این موضوع وحشت نداشت که به گناه "ترمس در برابر کمونیسم" انتخابات آینده ۱۹۶۴ را ببازد، با حمله به خلیج خوکها موافقت نمی کرد. \*

به هر حال، در همان هنگام که ژاکلین زیبا و دوست داشتنی در کاخ سفید سرگرم رقص والس بود و موسیقی دانان سرشناس سرگرم اجرای برنامه های هنری شان بودند، توطئه های پنهانی در جریان بود. توطئه گران لازم دانستند که از شر کاسترو خلاص شوند، با این تصور که اگر سر "مار" را بکوبند، "مار" دیگر خطری نخواهد داشت و خواهد مرد. عملیات سوئ قعد به رهبر کوبا به سرعت آغاز شد که البته هیچ یک از آن ها به نتیجه نرسید. این کارها اکنون حتی مضحک بنظر می رسند. شاید باور نکردنی باشد اگر بگوییم که سیا، این موسسه دولتی آمریکا که